

Recognizing Iran's Cultural Regions: Towards a Conceptual and Methodological Framework

Behrouz Roustakhiz, . Assistant Prof. of Anthropology & Member of Research Institute for Social Studies and Policy, Allameh Tabataba'i University; Tehran, Iran (Corresponding Author).

Email: b.roustakhiz@atu.ac.ir

Somayeh Kazemi, Ph.D graduate of Research of Art, Alzahra University; Tehran, Iran.

Email: s.kazemi@alzahra.ac.ir

Abstract

Strategic planners emphasize cultural diversity in regional planning, but it is not adequately addressed in important documents like the “National Land Use Document.” To safeguard against potential repercussions such as heightened cultural inequality and the resulting erosion of the distinctive Iranian identity, some documents are being assembled in conjunction with the aforementioned document. The following article is taken from research that was carried out to compile the mentioned document and to conceptualize and recognize the cultural regions of Iran. The purpose of this article is to prepare the conceptual foundations and achieve a methodological framework to recognize the cultural regions of Iran and to get the answer to the question of what indices can be used to define and distinguish the cultural regions of Iran and to represent and preserve their integrity in the form of a national cultural region. To do this, library and comparative study methods were used, along with the opinions of several scientific and business experts. According to this paper's findings, the definition of a cultural region was made by combining the three concepts of “formal culture regions,” “combined formal cultural regions,” and “native or vernacular cultural regions,” or perceptual. Based on this research, the framework of a method for cultural regionalization is efficient if the material and non-material aspects of culture are taken into consideration at the same time and two simultaneous approaches are adopted. The cultural regionalization of Iran based on the focus of regions from the perspective of four indices of history, science, religion, and ethnicity is a practical method that has all the above features.

Keywords

Cultural Regions; Cultural Regionalization; Conceptual Framework; Methodology.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازشناسی اقلیم‌های فرهنگی ایران: به‌سوی یک چهارچوب مفهومی و روش‌شناختی^۱

بهروز روستاخیز^۲، سمیه کاظمی^۳

چکیده

توجه به تنوع فرهنگ مناطق مختلف در برنامه‌ریزی منطقه‌ای ضرورتی است که برنامه‌ریزان راهبردی در اسناد مختلف بین‌المللی و ملی بر آن تأکید داشته‌اند؛ درحالی‌که به این امر در اسناد مهمی چون «سند ملی آمایش سرزمین» به شایستگی توجه نشده است. به‌منظور تکمیل سند ذکرشده و جلوگیری از پیامدهایی چون افزایش نابرابری در حوزه فرهنگ و به‌تبع آن تضعیف هویت یگانه ایرانی، «سند آمایش فرهنگ» در دست تدوین است. مقاله پیش‌رو برگرفته از پژوهشی است که در راستای تدوین سند ذکرشده و با هدف مفهوم‌شناسی و بازشناسی اقلیم‌های فرهنگی ایران انجام یافته است. هدف این مقاله تمهید بنیادهای مفهومی و نیل به چهارچوبی روش‌شناختی به‌منظور بازشناسی اقلیم‌های فرهنگی ایران و دریافت پاسخ این سؤال است که اقلیم‌های فرهنگی ایران را بر اساس چه شاخص‌هایی می‌توان تعریف کرد، تمایز بخشید و یکپارچگی آن‌ها در قالب اقلیم فرهنگی واحد ملی را بازنمایی و حفظ کرد. بدین منظور از روش‌های مطالعه کتابخانه‌ای و تطبیقی و نظرات طیفی از صاحب‌نظران علمی و اجرایی بهره‌گرفته شده و حاصل آن ارائه تعریفی از مفهوم اقلیم فرهنگی بر اساس ترکیبی از تعاریف سه مفهوم «منطقه فرهنگی رسمی»، «منطقه فرهنگی رسمی ترکیبی» و «منطقه فرهنگی بومی یا ادراکی» است. بر اساس این پژوهش، چهارچوب روشی برای اقلیم‌بندی فرهنگی در صورتی کارآمد است که در آن هم‌زمان ابعاد مادی و غیرمادی فرهنگ مدنظر قرار گیرد و دو رویکرد هم‌زمانی و در زمانی توأمان اتخاذ شود. اقلیم‌بندی فرهنگی ایران بر اساس کانونیت مناطق از منظر چهار شاخص تاریخ، علم، مذهب و قومیت روشی کاربردی است که تمامی ویژگی‌های فوق را دارد.

واژگان کلیدی

اقلیم‌های فرهنگی، منطقه‌بندی فرهنگی، چهارچوب مفهومی، روش‌شناسی، آمایش فرهنگ.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۵

۱. این مقاله برگرفته از یک گزارش پژوهشی است که به سفارش دبیرخانه تدوین سند آمایش فرهنگ کشور و با حمایت پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات به شماره قرارداد ۰۲/۹۱/۴۱۱۹ تاریخ ۱۴۰۲/۰۶/۲۶ تدوین شده است.

۲. استادیار مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی و عضو پژوهشکده مطالعات و سیاست‌گذاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی؛ تهران، ایران (نویسنده مسئول).
b.roustakhiz@atu.ac.ir

۳. دانش‌آموخته دکتری تخصصی پژوهش هنر دانشگاه الزهرا (س)؛ تهران، ایران.
s.kazemi@alzahra.ac.ir

مقدمه

تا پیش از دهه ۷۰ میلادی، به اهمیت توسعه فرهنگی در توسعه کشورهای موسوم به جهان سوم توجه چندانی نمی‌شد و عامل عقب‌ماندگی این کشورها توسعه در فناوری دانسته می‌شد؛ اما در سند کنفرانس جهانی مکزیکو^۱ بر ضرورت توجه به عوامل فرهنگی و به عبارت دیگر، بستر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی جوامع به‌عنوان جزئی از برنامه‌های راهبردی در جهت توسعه متوازن، تأکید گردید (احمدی شاپورآبادی، ۱۳۸۸: ۹۰). به بیان دیگر، توجه به تنوع فرهنگ مناطق مختلف در برنامه‌ریزی منطقه‌ای ضرورتی است که برنامه‌ریزان راهبردی در این سند به آن اذعان داشتند. در ایران نیز به‌ویژه در یک دهه اخیر، امعان‌نظر به مقوله فرهنگ در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای همواره مورد تذکار قرار گرفته است. تا حدی که رهبر جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور تأکید داشته است «همه چیز مترتب بر فرهنگ است. فرهنگ حاشیه و ذیل اقتصاد نیست، حاشیه و ذیل سیاست نیست، [بلکه] اقتصاد و سیاست حاشیه و ذیل بر فرهنگ‌اند» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲). با وجود این، نظر داشت مقوله فرهنگ در تدوین اسناد و برنامه‌های آمایشی ایران، همواره محل نقد و نظر بوده است. برای نمونه، در «سند ملی آمایش سرزمین» که می‌توان آن را از مهم‌ترین این اسناد و برنامه‌ها دانست، در حوزه فرهنگ تمرکز اصلی تنها بر «ارتقاء گردشگری و آوازه میراث فرهنگی، تاریخی و طبیعی ایران و گسترش گردشگری بوم‌آورد، اجتماع‌محور، فرهنگ‌مبنا، خلاق و متنوع در پهنه سرزمین» است. حتی در این سند «بهره‌گیری از برندسازی مکانی»، «احیا و تقویت رویدادهای فرهنگی مختلف انسجام‌بخش در پهنه جغرافیای کشور»، «حفظ و احیاء هویت، آیین‌ها، سنت‌ها و مراسم ویژه اقوام مختلف»، «احیاء هنرهای روبه‌فراموشی» و «مواردی از این دست نیز با تأکید بر استفاده از آن‌ها در صنعت گردشگری ذکر شده است. در سند مذکور همچنین مناطق مختلف ایران بر اساس همین تمرکز بر صنعت گردشگری به چندین محور، حلقه، قطب و پهنه تقسیم گردیده که البته معیار تعیین اغلب این گروه‌ها ظرفیت‌های طبیعی مناطق بوده است (تصویب‌نامه شورای عالی آمایش سرزمین، ۱۳۹۹: ۲۹-۳۰)؛ بنابراین، در این سند مهم برنامه‌ریزی منطقه‌ای کشور، بی‌توجهی به اهمیت بستر فرهنگی در برنامه‌ریزی

۱. این کنفرانس به ابتکار سازمان یونسکو از ۲۶ ژوئیه تا ۶ اوت ۱۹۸۲ در شهر مکزیکو سیتی برگزار شد. هدف از این کنفرانس، بررسی تجربیات به‌دست‌آمده در رابطه با سیاست‌ها و عملکردهای فرهنگی دولت‌ها به‌منظور جست‌وجوی راه‌هایی جهت توجه بیشتر به ابعاد فرهنگی برنامه‌های توسعه‌ای بود (ر.ک به: گزارش نهایی یونسکو از کنفرانس مکزیکو سیتی، ۱۹۸۲).

منطقه‌ای آشکار است. چه بسا با توجه به چنین خلأهایی بوده است که تدوین اسنادی همچون «سند آمایش فرهنگ» به‌عنوان مکمل و لازمه موفقیت برنامه آمایش سرزمین، در دستور کار قرار گرفته است (زائری، ۱۴۰۲).

آمایش فرهنگی سرزمین چنان که در مصوبه «شورای فرهنگ عمومی کشور» آمده است، ناظر است به «توزیع عادلانه فرصت‌ها و منابع مادی و معنوی در کشور و توجه به تکثر و تنوع فرهنگی نواحی مختلف ایران به‌عنوان مهم‌ترین ظرفیت توسعه درون‌زا، پایدار و فرهنگ‌بنیان» (احکام پیشنهادی ناظر به عرصه فرهنگ و فرهنگ عمومی در برنامه هفتم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۱)^۱ و بی‌توجهی به آن ضمن افزایش نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی اثرات زیان‌باری چون نارضایتی قومی، تضعیف هویت یگانه ایرانی (رمضان‌زاده و بهمنی قاجار، ۱۳۸۷: ۶۹)، تمایل به ارزش‌های فرهنگی بیگانه یا تجزیه‌طلبی را به‌دنبال خواهد داشت. لازمه آمایش فرهنگی یا همان برنامه‌ریزی فضایی فرهنگی، شناخت این فضاها و به‌عبارت دیگر، اقلیم‌ها یا واحدهای فرهنگی مختلفی است که باید هویت‌های فرهنگی متمایز آن‌ها به رسمیت شناخته شود و برنامه‌ریزی بر اساس تنوع این هویت‌ها، ویژگی‌ها و ارزش‌های فرهنگی آن‌ها (باصری و مجیدی‌زاده، ۱۳۹۶) در عین در نظر داشتن حفظ هویت ایران واحد انجام گیرد. بازتولید هویت مکانی اقلیم‌های فرهنگی مختلف ذیل هویت واحد ملی، به ایجاد تعلق خاطر به قومیت و محل سکونت در ساکنین هر اقلیم و در نهایت، ایجاد تعلق خاطر به ایران و هویت ایرانی خواهد انجامید. بدین ترتیب، در جهت اقدام چهارم از اقدامات مدنظر در «نقشه مهندسی فرهنگی کشور»، یعنی «ارتقاء سطح امنیت فرهنگی و مقابله نظام‌مند با تهدیدها و آسیب‌های جنگ نرم همچون هویت‌زدایی، هویت‌سازی کاذب، ناامنی و بی‌اعتمادی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، القاء ناکارآمدی نظام اسلامی و تخریب شخصیت‌ها» گام برداشته خواهد شد (نقشه مهندسی فرهنگی کشور، ۱۳۹۳)^۲. اقلیم‌های فرهنگی علاوه بر حفظ توأمان وحدت و تکثر واحدهای فرهنگی کشور، می‌توانند بازنما و توضیح‌دهنده امتداد واحدهای فرهنگی به خارج از مرزهای ملی نیز باشند و امکان تازه‌ای برای دیپلماسی فرهنگی کشور فراهم آورند و اقتصاد فرهنگ را در مسیر تازه‌ای قرار دهند. در همین راستا، پهنه‌بندی این اقلیم‌ها و برنامه‌ریزی متناسب با آن‌ها می‌تواند از طریق برن‌سازی منطقه‌ای و پاسداشت و احیای ارزش‌ها و سنت‌ها و

ظرفیت‌های فرهنگی مناطق به هدف مورد توجه در سند آمایش سرزمین، یعنی استفاده از ظرفیت‌های مناطق مختلف برای ارتقاء صنعت گردشگری نیز جامعه عمل ببوشاند. با توجه به اهمیت و ضرورت‌های ذکرشده، پژوهش مبنای مقاله حاضر با این هدف انجام یافته که گامی باشد در جهت مفهوم‌شناسی و بازشناسی اقلیم‌های فرهنگی ایران، به‌عنوان اولین شاخص از شاخص‌های آمایش فرهنگی بر اساس مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی (احکام پیشنهادی ناظر به عرصه فرهنگ و فرهنگ عمومی در برنامه هفتم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۱)^۱. یافته‌های ارائه‌شده در این مقاله، ناظر به بخش نخست هدف ذکرشده و به‌طور مشخص معطوف به دریافت پاسخ این سؤال است که اقلیم‌های فرهنگی ایران را بر اساس چه شاخص‌هایی می‌توان تعریف کرد، تمایز بخشید و یکپارچگی آن‌ها در قالب اقلیم فرهنگی واحد ملی را بازنمایی و حفظ کرد؟

پیشینه پژوهش

در جست‌وجوی ادبیات پژوهشی موجود [و در دسترس پژوهشگران] به زبان فارسی، به‌طور مشخص نمی‌توان از اثری یاد کرد که در عنوان‌گذاری آن به‌صراحت از مفهوم «اقلیم فرهنگی» یا «اقلیم‌بندی فرهنگی» استفاده شده باشد. کوشش برای توسعه نظری این مفهوم در ایران به‌ویژه پس از ایده تدوین سند آمایش فرهنگ (۱۴۰۱)^۲ و متعاقب آن تشکیل کمیته‌های علمی در این خصوص، شکل هدفمندتری به خود گرفت. چنان‌که در یک نمونه، علی احمدی (۱۴۰۲) مطالعه‌ای را درباره «مفهوم‌شناسی اقلیم فرهنگی» انجام داد و در مورد دیگر، مریم حسین‌یزدی (۱۴۰۲) گزارشی را درباره «نقشه‌نگاری فرهنگی» تدوین نمود. در این بین، اگرچه پژوهش احمدی (۱۴۰۲) با مقاله حاضر قرابت‌هایی دارد و توانسته است شاخص‌های مستندی را به‌منظور اقلیم‌بندی فرهنگی ارائه دهد، اما از این حیث که به یک منظر مفهومی دقیق و چهارچوب روش‌شناختی عملی برای پهنه‌بندی فرهنگی ایران منجر نشده است، تفاوت‌های محسوسی با مطالعه پیش‌رو دارد. البته نگارندگان مقاله حاضر مدعی نیستند که شاخص‌ها و چهارچوب روشی ارائه‌شده در این مقاله خالی از ایراد است، اما تلاش داشته‌اند با بهره‌گیری از نکات ارزشمند پژوهش‌های پیشین و تلاش برای پرکردن خلأهای موجود در آن‌ها گامی به پیش در جهت ارائه شاخص‌ها و چهارچوبی برای اقلیم‌بندی فرهنگی ایران

بردارند. از همین رو، لازم است اشاره کنیم که پیش از این، پژوهش‌های ارزشمندی با هدف اصلی یا ضمنی ناحیه‌بندی فرهنگی ایران انجام شده که هم از حیث روش‌شناسی و هم به لحاظ یافته‌هایی که ارائه داده‌اند، جای تأمل دارند. چنان‌که در بخشی از مقاله حاضر، به‌طور دقیق روش‌های مورد استفاده در آن‌ها برای تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی را نقد و بررسی کرده و به‌نحوی که خواهیم دید، اغلب این منابع به دلیل اینکه شاخص‌های دقیق و مستندی ارائه نداده یا مبتنی بر روش‌شناسی علمی انجام نشده‌اند، در تقسیم‌بندی‌های خود دقت لازم را ندارند. برای مثال، پژوهش‌های قدیمی‌تر اغلب به پهنه‌بندی یا اقلیم‌بندی به‌نسبت فرهنگی و البته بدون رویکرد روشمند دانشگاهی و اغلب با نگاه به تقسیم‌بندی جهان (برای نمونه: بیرونی، ۱۳۶۲؛ مستوفی، ۱۳۸۱؛ مقدسی، ۱۳۸۵) پرداخته‌اند. یا از این پژوهش‌ها که بگذریم، به پژوهش‌هایی برمی‌خوریم که با توجه به تک‌مؤلفه‌های فرهنگی (برای مثال، تک‌مؤلفه ادبیات) و مردم‌شناختی (برای مثال، تک‌مؤلفه قومیت) به ارائه منطقه‌بندی‌هایی برای ایران پرداخته‌اند (برای نمونه ن. ک. به: آژند، ۱۳۶۹؛ سپانلو، ۱۳۷۶؛ امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۸۰؛ شیر، ۱۳۸۲؛ صادقی شهیر، ۱۳۹۱؛ پیرنیا، ۱۳۹۲؛ جاوید، ۱۳۹۳؛ محمدی، ۱۳۹۳؛ عامریان، ۱۳۹۷). در این میان، تنها پژوهش پورموسوی و همکاران او (۱۳۸۷) با عنوان «سازماندهی سیاسی فضا و نواحی فرهنگی و کارکردی در ایران»، مبنای نظری و مفهوم‌شناختی مفصل‌تری درباره اقلیم‌بندی یا تقسیم‌بندی ناحیه‌ای یا اقلیم‌بندی فرهنگی ارائه داده که بیشتر مبتنی است بر تعاریف جردن و راونتری (۱۳۸۰) و سپس به پهنه‌بندی فرهنگی ایران بر اساس شاخص‌هایی نه‌چندان دقیق پرداخته‌اند. به تشریح مفصل و نقد و بررسی این آثار در صفحات آتی بازخواهیم گشت.

روش پژوهش

نظر به اهداف پژوهش حاضر و با توجه به مبانی پارادایمی و پیش‌فرض‌های فلسفی رویکرد کیفی (ن. ک. به: بلیکی، ۱۳۹۶)، از بین رویکردهای مختلف روش‌شناختی (ن. ک. به: Creswell, 2011)، بهره‌گیری از نوعی رویکرد کیفی برای این پژوهش مناسب به نظر می‌رسید. بر این اساس، روش غالب گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر، مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی بوده است. در این روش از ابزارهای جست‌وجو در پایگاه‌های اطلاعات علمی، مطالعه کتابخانه‌ای، فیش‌برداری و فیش‌نویسی بهره بردیم. مبنای جست‌وجو در این پایگاه‌ها برای چهارچوب نظری پژوهش، کلیدواژه‌هایی بود که از

نظر معنایی قرابت بیشتری با اهداف پژوهش و معنای مدنظر از «اقلیم‌بندی فرهنگی» داشتند، از جمله: منطقه‌بندی فرهنگی؛ پهنه‌بندی فرهنگی؛ تقسیم‌بندی منطقه‌ای؛ جغرافیای فرهنگی؛ برنامه‌ریزی منطقه‌ای. این کلیدواژه‌ها به تدریج با مطالعه آن دسته از ادبیات نظری که مرجعیت علمی بیشتری در حوزه مدنظر داشتند، دقت بیشتری یافت و نتیجه کلیدواژه‌هایی بود چون: منطقه فرهنگی کارکردی؛ منطقه فرهنگی رسمی؛ منطقه فرهنگی رسمی ترکیبی؛ منطقه فرهنگی ادراکی یا بومی؛ منطقه‌بندی فرهنگی کارکردی؛ منطقه‌بندی فرهنگی ساختاری؛ پهنه فرهنگی؛ مناطق گذار فرهنگی؛ جزایر فرهنگی. در نتیجه، تمرکز موضوعی منابع به دست آمده از جست‌وجوی کلیدواژه‌هایی که به تدریج تدقیق می‌شدند نیز به مرور بیشتر شد. علاوه بر این، از مطالب گفت‌وگوها و نشست‌هایی که با موضوع آمایش فرهنگ و اقلیم‌بندی فرهنگی ایران به‌ویژه در پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات برگزار شد (ن. ک. به: مطالب مربوط به سند آمایش فرهنگ در وب‌گاه پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات)^۱ نیز برای تدقیق شاخص‌ها استفاده کردیم. همچنین در تحلیل و سازمان‌دهی یافته‌های پژوهش از نوعی «تحلیل موضوعی» بهره بردیم. در نهایت، نتایج تحلیل‌های مذکور را به‌منظور تعریف شاخص‌های بازشناسی اقلیم‌های فرهنگی و انجام پهنه‌بندی‌های آغازین با نظر به مناقشات نظری درباره شاخص‌های اقلیم‌های فرهنگی استفاده کردیم. در این مسیر، جدای از بهره‌گیری از روش‌های مطالعه کتابخانه‌ای و تطبیقی، همچنین با به‌بحث‌گذاشتن شاخص‌های احصاشده و چارچوب طراحی‌شده، نقطه‌نظرات طیفی از صاحب‌نظران علمی و اجرایی در نهایی‌سازی ساختن این چارچوب مدنظر قرار گرفت. به‌طور مشخص، بر پایه شکل‌دهی به دست‌کم چهار جلسه بحث گروهی، دیدگاه‌های قریب به بیست نفر از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و نیز نمایندگان نهادهای ذی‌مدخل به‌منظور نهایی‌سازی و اعتباربخشی به چارچوب مفهومی و روش‌شناختی بازشناسی اقلیم‌های فرهنگی ایران دریافت شد.

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. مفهوم‌شناسی اقلیم فرهنگی

لازمه ارائه تعریفی دقیق‌تر از تعاریف اندک ارائه‌شده در منابع موجود درباره مفهوم «اقلیم فرهنگی» و از خلال آن احصای شاخص‌های اقلیم فرهنگی، بررسی تعریف



۱. قابل دسترسی به آدرس <https://www.ricac.ac.ir/search?str=%D8%A2%D9%85%D8%A7%DB%8C%D8%B4+%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF>

مفاهیمی است که به نظر می‌رسد نزدیکی مفهومی به «اقلیم فرهنگی» دارند. در بررسی منابع خارجی به اصطلاحاتی نظیر Cultural Region، Cultural Area، Cultural Sphere یا Cultural Realm برمی‌خوریم که معانی تقریباً مشابهی برای آن‌ها ذکر شده است. در ترجمه این عبارات به زبان فارسی نیز می‌توان معادل‌های مشابهی برای آن‌ها به کار برد. در این مقاله به پرکاربردترین عبارات فوق که در منابع علمی به تعریف آن‌ها بیشتر پرداخته شده است، اشاره می‌کنیم و برای سهولت استفاده در ادامه متن، آن‌ها را با معادل فارسی «منطقه فرهنگی» برای Culture Region و «پهنه فرهنگی» برای Culture Area ذکر می‌کنیم.

۱-۱-۴. مفهوم منطقه فرهنگی^۱ و انواع منطقه‌بندی

نخست به مفهوم «منطقه فرهنگی» می‌پردازیم که آن را به‌عنوان معادلی برای Cultural Region به کار می‌بریم. برای تعریف این مفهوم ابتدا باید تعریف «منطقه»^۲ روشن گردد که از مفاهیم بنیانی دانش جغرافیا (امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۱۵۰) و دانستن آن لازمه برنامه‌ریزی منطقه‌ای است؛ پس از تعریف «منطقه» تعاریف ارائه‌شده از «منطقه فرهنگی» را تشریح می‌کنیم. از دیرباز در تعاریف پژوهشگران از «منطقه» ترکیبی از ملاک‌ها و ضوابط طبیعی مثل ناهمواری، آب‌وهوا و خاک با معیارهای انسانی از جمله نژاد، قومیت، زبان، دین و زیرساخت‌های اقتصادی اجتماعی استفاده می‌شده است؛ برای مثال، اولیویه دلفوس منطقه را «بخشی سازمان‌یافته از فضا می‌داند که در مجموعه‌ای گسترش‌یافته‌تر از خود جای گرفته و [...] از برخورد و تماس میان محیط طبیعی و مداخلات یک اجتماع انسانی ایجاد می‌شود». به نظر او همین «رابطه انسان و محیط طبیعی و مداخلات اجتماع انسانی در آن، موجب می‌شود یک منطقه از مناطق دیگر متمایز شود» (امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۱۵۰؛ به نقل از: دلفوس، ۱۳۷۴: ۱۲۵). در این تعریف چند ویژگی برای منطقه استنباط‌پذیر است: ۱. فضایی سازمان‌یافته است؛ ۲. با ویژگی‌هایی از فضای اطراف خود متمایز می‌شود؛ ۳. بستری است برای رابطه بین اجتماع انسانی و محیط طبیعی؛ ۴. رابطه بین اجتماع انسانی و محیط طبیعی ویژگی‌های تمایزبخش آن از محیط اطرافش را ایجاد می‌کند. در مجموع، پژوهشگران ارکان اصلی تعریف منطقه را بدین ترتیب برمی‌شمرند: ۱. نداشتن مقیاس و اندازه مشخص؛ ۲. داشتن وحدت و همگونی درونی؛ ۳. دارا بودن کیفیت و چشم‌انداز خاصی که وجه تمایز آن از مناطق دیگر است؛ ۴. محو و مبهم بودن مرزهای میان مناطق و وجود یک محدوده

1. Culture Region

2. Region

گذار بین مرزهای آن‌ها؛ بدین معنی که نمی‌توان دقیقاً آن‌ها را مرزبندی کرد و ممکن است در ویژگی‌هایی با مناطق هم‌جوار خود مشابهت و هم‌پوشانی داشته باشند؛ ۵. تجلی ویژگی‌های منطقه در یک هسته یا مرکز که فعالیت‌ها و نقش‌های منطقه را تنظیم می‌کند؛ ۶. دارا بودن کارکردی مشخص به این معنی که «در آن عملکردهای فرهنگی، اجتماعی و بازتولید اجتماعی صورت می‌گیرد» (امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۱۵۲). به‌طور خلاصه، از نگاه دانش جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، منطقه «سیستمی جغرافیایی است که ساختارها و کارکردهای مشخص، آن را از وحدت و همگنی خاصی برخوردار می‌سازد» و شناخت اجزا، ترکیب و کارکردهای آن برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای مناسب در جهت بهبودبخشی به کارکرد منطقه ضروری است (امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

شکل ۱ شاخص‌های مفهوم منطقه را نشان می‌دهد.



شکل ۱. شاخص‌های مفهوم منطقه (ترسیم از نگارندگان)

اما با توجه به اینکه پژوهشگران ممکن است اصطلاح Region را برای موضوعات مختلفی به کار ببرند و همین موجب ابهام در فهم این واژه شود، برای درک بهتر مفهوم آن می‌توان از تشریح روش‌های تقسیم‌بندی فضایی بهره برد: روش اول، روش «دسته‌بندی»^۱ است. در این روش، فضاهای جغرافیایی به واحدهایی تکرارپذیر در مکان‌های مختلف و به عبارت دیگر، بر اساس ویژگی‌هایی که منحصر به فرد نیستند، تقسیم می‌شوند؛ برای مثال، ممکن است دسته‌بندی مناطق بر اساس پوشش گیاهی آن‌ها صورت گیرد. روش دوم، روش «منطقه‌بندی»^۲ است که مورد تأیید تمامی پژوهشگران نیست. در این روش، ویژگی‌های منحصر به فرد فضاهای جغرافیایی در نظر گرفته می‌شود. فضاهای تعریف شده به این روش به اندازه روش «دسته‌بندی» در مکان‌های مختلف تکرارپذیر نیستند. در روش ذکر شده که در حوزه جغرافیای انسانی کاربرد زیادی دارد، باز هم با انواع مختلفی از منطقه‌بندی روبه‌رویم. شناخت این روش‌ها به فهم بهتر مفهوم منطقه‌بندی فرهنگی کمک می‌کند (Jordan, 2005: 14).

در ادامه به تفصیل به این روش‌ها که در شکل ۲ نمایش داده شده است، می‌پردازیم:



شکل ۲. روش‌های تقسیم‌بندی فضا بر اساس Jordan, 2005, 13 (ترسیم از نگارندگان)

۲-۱-۴. منطقه‌بندی کارکردی

در «منطقه‌بندی کارکردی» بر خلاف «منطقه‌بندی ساختاری»، اغلب میزانی از ناهمگنی موجود است؛ ولی از نظر کارکردی یکپارچگی بیشتری در این نوع منطقه‌بندی نسبت به «منطقه‌بندی ساختاری» وجود دارد؛ به‌عنوان مثال و زیرگروهی از منطقه کارکردی می‌توان به مناطق حکمرانی یا اداری اشاره کرد که برای مثال، حوزه‌های انتخابی نمایندگی مجلس، نمایندگی‌های شعب پرداخت مالیات و ادارات آموزش و پرورش بر اساس آن در کشور تعیین می‌شوند (Jordan, 2005: 14). به عبارت دیگر، این همان منطقه‌بندی مرسوم در تقسیمات سیاسی کشور ما برحسب استان‌هاست.

۳-۱-۴. منطقه‌بندی ساختاری

در «منطقه‌بندی ساختاری» مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشابه در سرتاسر یک منطقه وجود دارد (Jordan, 2005: 13 - 14). «منطقه فرهنگی» را می‌توان زیرمجموعه این نوع از منطقه‌بندی تلقی کرد. چون «منطقه فرهنگی» منطقه‌ای تعریف می‌شود که در آن یک سیستم فرهنگی ویژه، مثلاً گونه‌ای خاص از سیستم کاربری زمین غالب است (Hasan, 2021: 8). نمونه‌ای دیگر از این منطقه‌بندی، منطقه‌بندی برحسب زبان است؛ به‌عنوان مثالی از این زیرگروه از منطقه‌بندی ساختاری، می‌توان به تقسیم‌بندی ممالک اسلامی به چهارده اقلیم (شش اقلیم عرب و هشت اقلیم عجم) توسط مقدسی، جغرافی‌دان مسلمان، اشاره کرد (پاپلی یزدی، ۱۳۸۱: ۳۲). منطقه‌بندی اقتصادی - اجتماعی نمونه‌ای دیگر از «منطقه‌بندی ساختاری» است و به همین ترتیب می‌توان از مناطق کشاورزی، صنعتی و گردشگری یاد کرد. البته چون زبان، دین، اقتصاد، ویژگی‌های اجتماعی، کشاورزی، صنعت می‌توانند مؤلفه‌های فرهنگی به شمار روند، تمامی مناطق مذکور را جزو تعریف و شاخص‌های مناطق فرهنگی به شمار آورده‌اند (Jordan, 2005: 14-15). در آینده بیشتر به این شاخص‌ها می‌پردازیم؛ اما آنچه به‌طور کلی در تعریف منطقه ساختاری ذکر می‌شود این است که گرچه همگنی کامل در یک منطقه ساختاری ممکن است وجود نداشته باشد، میزان زیادی از همگنی وجود دارد؛ اما در این تقسیم‌بندی مناطق لزوماً بر اساس کارکرد تقسیم‌بندی نمی‌شوند (Ibid: 14). «منطقه فرهنگی» نیز به‌نوبه خود به سه دسته تقسیم می‌شود که در ادامه به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۴. انواع منطقه فرهنگی

در تعریف کلی، منطقه فرهنگی، واحدی جغرافیایی تعریف می‌شود که «بر اساس ویژگی‌ها یا کارکردهای فرهنگ» شکل گرفته است (Jordan, 2012: ۴). بر اساس

اینکه ویژگی‌ها منطقه فرهنگی را تعریف کنند یا کارکردها و نیز بر اساس اینکه این تعریف بر اساس ادراک ساکنین منطقه یا دیگران شکل بگیرد، سه نوع منطقه فرهنگی می‌تواند تعریف شود: منطقه فرهنگی رسمی^۱؛ منطقه فرهنگی کارکردی^۲؛ و منطقه فرهنگی بومی یا ادراکی^۳. منطقه فرهنگی رسمی ترکیبی یا همان «پهنه فرهنگی» که در آینده به آن می‌پردازیم، گونه‌ای از منطقه فرهنگی رسمی به شمار می‌رود که در تعیین آن ترکیبی از ویژگی‌های فرهنگی استفاده می‌شود (شکل ۳).



شکل ۳. انواع منطقه فرهنگی

(ترسیم از نگارندگان بر اساس تقسیم‌بندی ارائه‌شده در 14-7: Jordan et al., 1997; Alam, 2019, 143)

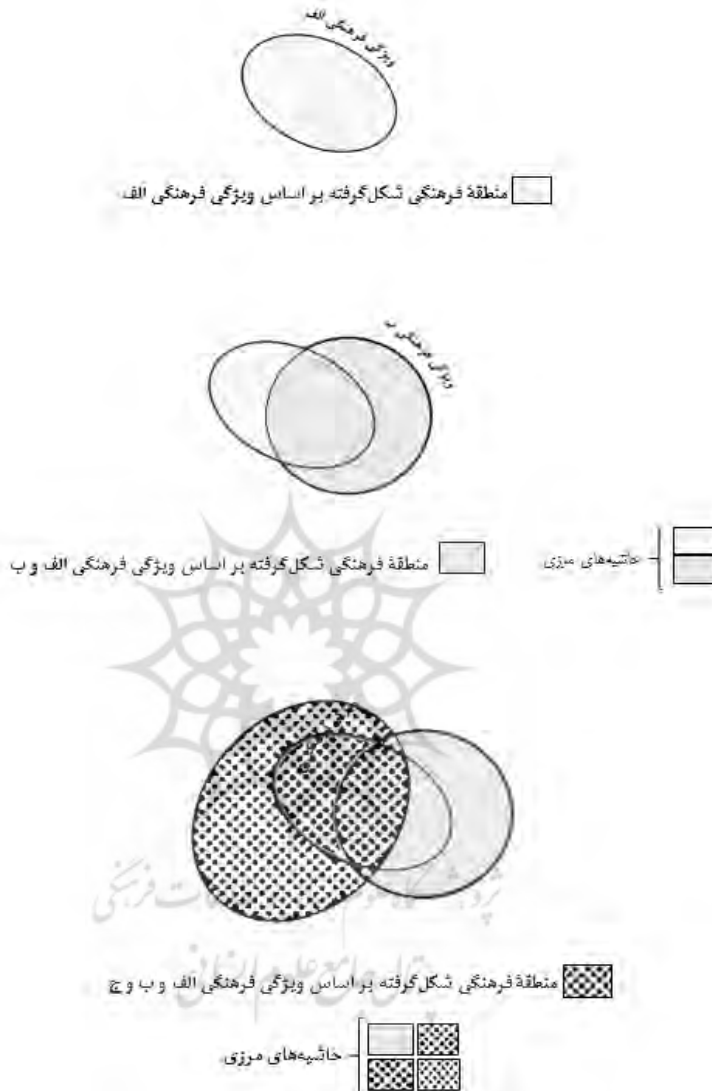
۱-۲-۴. منطقه فرهنگی رسمی

«منطقه فرهنگی رسمی» منطقه‌ای تعریف می‌شود که افراد ساکن در آن دست‌کم یک ویژگی فرهنگی مشترک دارند. این ویژگی مشترک می‌تواند شامل موارد متعددی باشد: زبان (نه فقط زبان‌های استاندارد، بلکه حتی لهجه‌ها و گویش‌هایی از یک زبان استاندارد)؛ دین و مذهب و مظاهر مادی آن (مثل ساختمان‌های دینی و مذهبی، اشیای آیینی دینی و مذهبی، کنش‌های دینی و مذهبی)؛ باور؛ انواع روستاها و مزارع سنتی؛ دانش بومی مثل شیوه‌های سنتی بهره‌برداری از زمین و کشاورزی؛ سنت‌های تغذیه؛ شیوه‌های زندگی روزمره و نگرش‌های عمومی مردم؛ تعطیلات و روزهای خاص تقویمی؛ آیین‌های سنتی مثل جشن گرفتن و عزاداری کردن؛ سکونتگاه‌ها؛ آگاهی تاریخی مشترک؛ نظام سیاسی؛ نظام خویشاوندی؛ سیستم حمل و نقل؛ برتری جنسیت؛

1. Formal Cultural Regions
2. Functional Cultural Regions
3. Vernacular Cultural Regions

و به‌طور کلی فرهنگ مادی و غیرمادی (نک به: Jordan, 2005: 144; Alam, 2019). مشخصه مناطق فرهنگی رسمی، همگنی فرهنگی یعنی مشابهت در یک یا گروهی از ویژگی‌های فرهنگی در مناطق جغرافیایی هم‌جوار است. بسیاری از ویژگی‌های ذکر شده در تاریخ و گذشته مردم منطقه ریشه دارد (Jordan, 2005: 15; Alam, 2019, 144). در فرهنگ‌های پیچیده‌تر ممکن است مناطق فرهنگی اصلی به مناطق فرهنگی فرعی دارای چند ویژگی فرهنگی تقسیم شوند. از آنجا که ممکن است در تعیین منطقه فرهنگی رسمی، با توجه به اهداف منطقه‌بندی، بخشی از ویژگی‌های فرهنگی برگزیده شوند و بر اساس آن‌ها منطقه‌بندی صورت گیرد، این مناطق و گستره آن‌ها تا حدی اختیاری و دل‌خواهانه تعیین می‌شود؛ بنابراین براین اساس که هر پژوهشگری چه ویژگی‌هایی را مبنای منطقه‌بندی قرار دهد، بی‌نهایت منطقه فرهنگی می‌توان تعریف کرد. علاوه بر این، به دلیل هم‌پوشانی‌ها و ترکیب فرهنگ‌ها با هم مرز مناطق فرهنگی تعیین شده نیز به شدت مبهم و دارای هم‌پوشانی است؛ در نتیجه «به‌جای وجود مرزهای واضح، مناطق فرهنگی رسمی از یک هسته یا مرکز تشکیل شده‌اند که تمامی ویژگی‌های منطقه در آن وجود دارد» و با افزایش فاصله از این مرکز یا هسته، مشخصه‌های مشترک فرهنگی در مناطق پیرامونی کاهش می‌یابد. «بنابراین، [چنان‌که در شکل ۴ مشاهده می‌شود]، منطقه فرهنگی رسمی از یک مدل مرکز / پیرامونی پیروی می‌کند» (Jordan & Domosh, 2012: 5-6). چنان‌که در شکل زیر مشاهده می‌شود، «هیچ دو ویژگی فرهنگی، توزیع فضایی یکسانی ندارند. با افزودن هر ویژگی فرهنگی، هسته کمتر رشد می‌کند و نوارهای حاشیه‌ای بزرگ‌تر می‌شوند» (Jordan & Domosh, 1999: 10).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکل ۴. مناطق فرهنگی رسمی فرضی براساس یک، دو و سه ویژگی فرهنگی (Jordan, & Domosh, 1999: 10)

محل مرکز منطقه فرهنگی در اثر رخدادی تاریخی تعیین می‌شود؛ اما محیط، ثبات این مرکز و وابستگی مناطق پیرامونی به آن را حفظ می‌کند. این محیط، گرچه ایجادکننده فرهنگ نیست، شرایط رشد و اشاعه آن را فراهم می‌کند؛ چون در بسیاری

از مناطق، فرهنگ باید خود را با محیط طبیعی‌ای که بستر آن است، وفق دهد (Linton, 1936: 384; Kroeber, 1939: 6; Wissler, 1917: 339). محیط همچنین بر شکل‌گیری فرهنگ مادی نیز تأثیرگذار است؛ چون این فرهنگ بر اساس امکانات محیطی شکل می‌گیرد؛ برای مثال، خاک مناسب برای سفال‌گری، لاله‌جین همدان را مرکز سفال ایران ساخته است؛ البته اینکه ساکنین یک منطقه کدام امکانات محیطی را برای استفاده برگزینند و از کدام یک چشم‌پوشی کنند نیز در شکل‌گیری منطقه فرهنگی اهمیت دارد. مبنای این انتخاب ممکن است باورها یا ویژگی‌های قومی باشد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد عوامل قومیتی در شکل‌گیری هسته فرهنگی تأثیرگذارتر از عوامل جغرافیایی است (Wissler, 1917: 338-339).

اگر در منطقه‌ای مهاجرت اتفاق بیفتد، یعنی محیط تغییر کند، ثبات مرکز با تهدید مواجه می‌شود و فرهنگ به‌ناچار تغییر می‌کند؛ البته بیشتر، از جنبه‌های اساسی مانند مواردی که با امرار معاش در ارتباطاند (Ibid: 369-373). با اینکه مهاجران تلاش می‌کنند خود را با ویژگی‌های منطقه فرهنگی جدید وفق دهند، همچنان وابستگی خود به منطقه فرهنگی قبلی‌شان که هویت آن‌ها در آن شکل گرفته را تا حدودی حفظ می‌کنند (Jordan, 2005: 16). میزان این وابستگی تعیین می‌کند که به هسته اصلی خود وفادار می‌مانند یا به هسته فرهنگی جدید وابسته می‌شوند. علاوه بر این، نوع تعاملات با منطقه فرهنگی میزبان نیز در تغییر هسته فرهنگی مهاجران مؤثر است. از سوی دیگر، ممکن است این تعاملات به‌نحوی باشد که منطقه فرهنگی میزبان، تحت تأثیر مهاجرین، هسته فرهنگی خود را تغییر دهد. البته چنان‌که کروبر معتقد است علاوه بر اینکه مرکز تغییرپذیر است، ممکن است یک منطقه فرهنگی چند مرکز داشته باشد یا هر جنبه‌ای از فرهنگ، مرکزی مخصوص به خود داشته باشد (Kroeber, 1997: 261).

اما درباره اقوام کوچ‌رو به چه نحوی می‌توان سخن گفت؟ آن‌ها با وجود مهاجرت مداوم، به سرزمین‌های خاصی تعلق دارند که بین آن‌ها ییلاق و قشلاق می‌کنند (بازن، ۱۳۷۷: ۳۹)؛ ولی گرچه ممکن است تحت تأثیر فرهنگ این مناطق قرار بگیرند، هسته شکل‌دهنده به فرهنگ آن‌ها، در خود ساختار اجتماعی قومی آن‌ها قرار دارد. شاید بتوان برای این گروه‌های فرهنگی به‌جای اصطلاح «منطقه فرهنگی» که به مکان جغرافیایی وابستگی بیشتری دارد، از اصطلاح «فضای قومی» یا «ناحیه قومی» استفاده کرد که بازن نیز در مقاله خود از آن‌ها بهره برده است (بازن، ۱۳۷۷: ۳۹). همچنین ممکن است یک

منطقه فرهنگی یک هستک، یک هسته، یک واسطه انتقال فرهنگ، یک حاشیه فرعی و یک حاشیه اصلی داشته باشد (Kroeber, 1997: 262). این ابهام اجزا و مرزهای مناطق فرهنگی اهمیت این نکته را نشان می‌دهد که هیچ دو فرهنگی کاملاً با یکدیگر شباهت ندارند و هیچ‌گاه نمی‌توان منطقه‌بندی فرهنگی دقیقی انجام داد.

۲-۴. منطقه فرهنگی کارکردی

«منطقه فرهنگی کارکردی» واحدی فضایی است که کارکردی سیاسی، اجتماعی، فناورانه یا اقتصادی به آن ماهیتی متمایز بخشیده است. این مناطق فرهنگی برای مثال، حول یک شهر یا پرستشگاه شکل می‌گیرند. برخلاف منطقه فرهنگی رسمی که تجانس و همگن‌بودگی فرهنگی در تعیین آن اهمیت دارد، در منطقه فرهنگی کارکردی این موضوع مهم نیست. در مقابل، عینیتی که در تعیین منطقه فرهنگی کارکردی حاکم است، در تعیین منطقه فرهنگی رسمی مهم نیست (Jordan, 2012: 6-7; Alam, 2019: 145). به عبارت دیگر، در «منطقه فرهنگی کارکردی» ویژگی‌های ذهنی، انتزاعی و همگنی قومی یا مذهبی وجود ندارد. هماهنگی و هدایت کارکردها در این مناطق از طریق یک گره یا نقطه مرکزی انجام می‌پذیرد و افزایش یا کاهش جریان انرژی از مرکز به پیرامون و بالعکس موجب قبض و بسط مرزهای مناطق فرهنگی کارکردی می‌شود (امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۱۵۳). به عنوان نمونه‌هایی از گره‌ها یا نقاط مرکزی در «منطقه فرهنگی کارکردی» می‌توان شهرداری، پایتخت ملی، کارخانه‌ها و بانک‌ها را ذکر کرد؛ بنابراین مدل مرکز / پیرامونی بر «منطقه فرهنگی کارکردی» نیز مثل «منطقه فرهنگی رسمی» حاکم است؛ اما یکی دیگر از وجوه تمایز منطقه کارکردی این است که اغلب، مرزهای این مناطق از هم تا حد زیادی روشن و بدون ابهام است؛ مثل مرز میان استان‌ها (Jordan, 2012: 7). ممکن است در مواردی منطقه فرهنگی کارکردی با منطقه فرهنگی رسمی تطابق داشته باشد؛ برای نمونه در ایران، نام استان‌های کردستان، سیستان و بلوچستان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد با نام اقوام غالب ساکن در آن‌ها یعنی کردها، سیستانی‌ها و بلوچ‌ها، بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها متناسب است؛ البته نمی‌توان درباره این مناطق نیز مدعی انطباق کامل منطقه رسمی و کارکردی شد؛ چون برای مثال، بیلاق ایل بختیاری در شمال اصفهان و لرستان و قشلاق آن در خوزستان است؛ یا قوم کرد تنها در کردستان، بلکه در کرمانشاه و بخش غربی استان آذربایجان غربی هم زندگی می‌کنند. در تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تر مناطق

فرهنگی کارکردی نیز ممکن است به تطابق نسبی منطقه کارکردی و رسمی بربخوریم، مثل شهرستان طوالش و بخش گوکلان (بازن، ۱۳۷۷: ۳۴ و ۴۰)؛ البته چنان که در آینده تشریح خواهد شد، اگرچه قومیت، شاخص مهمی برای تعیین مناطق فرهنگی رسمی است، نمی‌تواند به‌عنوان تنها شاخص در نظر گرفته شود. نکته دیگر اینکه همیشه منطقه فرهنگی کارکردی با منطقه فرهنگی رسمی منطبق نیست.

۳-۲-۴. منطقه فرهنگی بومی یا ادراکی

«منطقه فرهنگی بومی» یا «ادراکی»، فضایی همگن از نظر فرهنگی است که البته بر اساس ادراکی که ساکنین آن از ویژگی‌های همگن فرهنگی منطقه خود دارند و برآن اساس «آن را از نظر فرهنگی متمایز از مناطق اطراف‌شان می‌دانند» تعریف و مرزهای آن تعیین می‌شود. محیط جغرافیایی، اشکال محیط طبیعی، ابعاد اقتصادی، سیاسی، تبلیغی و تاریخی یا ویژگی‌های اجتماعی و فکری مردم یا ترکیبی از موارد مذکور عوامل تمایزبخش این مناطق از نظر ساکنین‌شان هستند (Jordan, 2012: 8; Alam, 2019: 145). تعریف این منطقه فرهنگی «به‌طور کامل مبتنی است بر ادراک / یا احساس فضایی جمعی مردم» (Alam, 2019: 145). از آنجاکه این فضا مبتنی است بر حس تعلق و خودآگاهی فضایی مردم، رسانه‌های عمومی که در ایجاد این حس‌ها نقش چشمگیری دارند، در تعریف این فضا نیز نقش‌آفرین هستند (Jordan, 2012: 8)؛ بنابراین، در تعیین مرزهای این منطقه نه ابداع ذهنی اندیشمندان، بلکه آراء عمومی مردم ساکن در منطقه و ترکیب نقشه ذهنی آنان تعیین‌کننده است. محله‌های معروف به پایین‌شهر و بالاشهر در شهرها نمونه‌ای از «منطقه فرهنگی بومی» یا «ادراکی» است (امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۱۵۳). به‌دلیل تعیین‌کنندگی ذهنیت و ادراک مردم در تعیین مرزهای مناطق فرهنگی بومی، این مناطق نیز مانند مناطق فرهنگی رسمی، مرزهای مشخصی ندارند (Jordan, 2012: 8).

حس تعلق و خودآگاهی فضایی که در منطقه ادراکی وجود دارد و می‌تواند نتایج سیاسی و اجتماعی حیاتی‌ای داشته باشد، ممکن است در مناطق کارکردی و رسمی در مردم وجود نداشته باشد (Ibid). در ایجاد این حس تعلق و خودآگاهی علاوه‌بر آثار و اشیای مادی، فعالیت‌های فرهنگی، ایده‌های اجتماعی، احساسات و ایدئولوژی‌ها و معانی در ترکیب با متن‌های وسیع‌تر شکل‌دهنده فضاها، نقش‌آفرینی می‌کنند (مرصوصی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۳۲-۱۳۳). علاوه‌بر این، وجوه محیطی فیزیکی و ویژگی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در شکل‌گیری منطقه فرهنگی بومی مؤثرند.

در این مناطق «سازمان‌دهی آن‌چنان‌که در منطقه کارکردی ضروری است، ضرورت ندارد و اگرچه اغلب حول یک نقطه شهری شکل می‌گیرند، لزوماً همگنی فرهنگی که مشخصه منطقه فرهنگی رسمی است، در منطقه فرهنگی بومی وجود ندارد؛ بلکه ریشه در فرهنگ عمومی یا مردمی دارد» (Jordan, 2012: 8).

نحوه تعریف منطقه فرهنگی اخیر می‌تواند به تفکیک اجتماعی در بحث آمایش نزدیک باشد. در بحث آمایش دو نوع تفکیک فضایی مدنظر قرار می‌گیرد: «یکی تفکیک فضایی و مرزبندی مناطق» که می‌تواند با منطقه کارکردی هم‌خوانی داشته باشد؛ و دیگری تفکیک اجتماعی بر مبنای «درک مردم از چگونگی رابطه خود با دیگران در فضاها یا پیرامونی» یا بر اساس تعبیر میلز، «تخیل جامعه‌شناختی» که هاروی در مقابل آن مفهوم «تخیل جغرافیایی» را مطرح کرد. تخیل جغرافیایی «فرد را قادر می‌سازد تا نقش فضا و مکان را در زندگی خود دریابد و تشخیص دهد که چگونه ارتباطات میان افراد و سازمان‌ها از فضایی که آن‌ها را از هم جدا می‌کند، تأثیر می‌پذیرد. این تخیل، آدمی را از وجود رابطه‌ای مطلع می‌سازد که بین او، محله و سرزمین وجود دارد. همچنین فرد می‌تواند درباره ارتباط بین رویدادها در دیگر جاها قضاوت کند» (احمدی شاپورآبادی، ۱۳۸۸: ۱۰۱). در آمایش و برنامه‌ریزی فضایی، در نظر گرفتن هر دو نوع تفکیک فضایی فوق اهمیت دارد تا مرزبندی نه صرفاً بر اساس مقتضیات سازمان‌ها بلکه بر اساس مقتضیات ساکنان مناطق، انجام پذیرد (احمدی شاپورآبادی، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

به‌طور کلی باید در نظر داشت که مرزهای مناطق فرهنگی تغییرناپذیر و دائمی نیستند و میزان دوام آن‌ها به میزان انزوای آن‌ها بستگی دارد. علاوه بر این، ممکن است ویژگی‌ها و مجموعه‌های فرهنگی که می‌توانند شاخص‌های یک فرهنگ شناخته شوند، متفاوت از شاخص‌های فرهنگی دیگر باشند. به همین دلیل، اندیشمندان حوزه فرهنگ «یک منطقه فرهنگی را در تمامیت آن بررسی می‌کنند؛ یعنی به‌عنوان تمامیت منحصر به فردی که در طول تاریخ تغییر یافته و شکل گرفته است» (Alam, 2019: 143-147).

۳-۴. مفهوم پهنه فرهنگی^۱

مفهوم متداول دیگری که در علوم مختلف از جمله جغرافیای فرهنگی و انسانی، مردم‌شناسی و سایر علوم اجتماعی استفاده می‌شود و گاه هم‌معنا و معادل «منطقه فرهنگی» به کار می‌رود، Culture Area یا Cultural Area است که در این مقاله آن

را با ترجمهٔ «پهنهٔ فرهنگی» به کار می‌بریم. تحلیل پهنهٔ فرهنگی، برای تسهیل مقایسه بین مناطق و بازسازی تاریخی توسعهٔ فرهنگی و ایجاد سؤالاتی دربارهٔ تأثیر محیط طبیعی بر شکل فرهنگ‌های انسانی می‌تواند به کار گرفته شود (Brown, 2001: 1). چنان‌که کروبر اذعان می‌دارد، باید توجه داشت که در عبارت مفهومی «پهنهٔ فرهنگی» تأکید بر بخش «فرهنگ» است، نه بر بخش «پهنه» که آن را به جغرافیا نزدیک می‌کند؛ منظور، نوع منحصربه‌فرد یا نوع خاصی از فرهنگ است که به‌طور طبیعی در یک منطقه رشد یافته است (Kroeber, 1963: 2). آغاز کاربرد مفهوم «پهنهٔ فرهنگی» را از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در میان مردم‌نگاران و تحت تأثیر نظریهٔ «دایرهٔ فرهنگی» فردریش راتزل می‌دانند (Brown, 2001: 1; Kiki & Guimarães, 2022) که «به توجیه شباهت‌های فرهنگی به دلیل نحوهٔ توزیع فضایی آن‌ها» اشاره داشت (فکوهی، ۱۳۹۵: ۱۴۸).

بر اساس تعریف بریتانیکا که در منابع دیگر نیز به مشابه آن برمی‌خوریم (برای مثال ن. ک. به: Kiki & Guimarães, 2022) منظور از پهنهٔ فرهنگی «یک منطقهٔ جغرافیایی به‌هم‌پیوسته است که اغلب جوامعی که در آن زندگی می‌کنند، دارای ویژگی‌های [فرهنگی] مشترک زیادی باشند» (Pauls, n.d). در برخی از منابع، «به‌هم‌پیوستگی» در تعریف، مدنظر قرار نگرفته و برای مثال، تمام جوامعی را که یک یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های فرهنگی مشترک دارند، در قالب یک پهنهٔ فرهنگی جای داده‌اند (Brown, 2001: 1). در تعریفی دیگر، بیرو پهنه‌های فرهنگی را فضاهایی تعریف می‌کند که «ویژگی‌های فرهنگی در آن‌ها به‌آسانی و به‌سرعت تبادل می‌شوند». در این مناطق شباهت‌هایی در روابط انسان‌های ساکن در این مناطق با طبیعت و روابط انسان‌ها با یکدیگر وجود دارد (Kiki & Guimarães, 2022). عالم آن را «منطقهٔ فرهنگی رسمی ترکیبی» نیز تعریف می‌کند و معتقد است در تعیین این محدوده، «کل فرهنگ‌ها یا تمام ویژگی‌هایی که یک فرهنگ به نمایش می‌گذارد» نقش دارند. او «پهنهٔ فرهنگی» را شامل دو بخش می‌داند: «خرده‌فرهنگ‌های رسمی» و یک «هسته» که مرکز اولیهٔ اشاعهٔ فرهنگ است. «پهنهٔ فرهنگی» ویژگی‌های پیچیده‌تری نسبت به «منطقهٔ فرهنگی رسمی» دارد؛ بنابراین، تعیین محدودهٔ آن بسیار دل‌خواهانه‌تر از «منطقهٔ فرهنگی رسمی» است. عالم معتقد است «پهنهٔ فرهنگی» تا حد زیادی مبتنی است بر شهود جغرافی‌دانان و دانش از نزدیک آنان دربارهٔ منطقه (Alam, 2019: 143)؛ درحالی‌که ویسلر (۱۹۲۷: ۸۸۳) معتقد است «به‌هیچ‌وجه مرزهای این مناطق را پژوهشگران

تعیین نکرده‌اند؛ بلکه این مرزبندی به‌طور ذاتی در خود پدیده‌ها وجود دارد و بازشناسی آن‌ها توسط انسان‌شناسان موجب تعریف پهنه‌های فرهنگی می‌شود». او پیش از آن به دل‌بخواانه بودن تقسیم‌بندی پهنه‌های فرهنگی روی نقشه اذعان داشته بود؛ ولی معتقد بود هسته این پهنه‌ها با موقعیت جغرافیایی زیستگاه‌های قبایل هم‌خوانی دارد (Wissler, 1917: 242).

در تعیین پهنه‌های فرهنگی، ترکیبی از ویژگی‌های فرهنگی و شرایط محیطی و مکانی در نظر گرفته می‌شود (Hasan, 2021: 8)؛ به عبارت دیگر، این پهنه‌ها مبتنی بر امور عینی تعریف می‌شوند و بنابر گفته ویسلر حاصل خیال‌پردازی انسان‌شناسان نیستند. ویسلر به تعریف جغرافیایی پهنه فرهنگی این نقد را وارد می‌کند که تنها فرهنگ مادی را در بر می‌گیرد؛ درحالی‌که فرهنگ غیرمادی نیز منطقه‌ای است (Wissler, 1927: 886). او که از پیروان اشاعه‌گرایی است، پهنه فرهنگی را یک منطقه جغرافیایی در نظر می‌گیرد که تعداد قابل‌توجهی از قبایل در آن ساکن هستند. این قبایل با وجود استقلال نسبی، از نظر فرهنگی با یکدیگر مشابهت دارند و شباهت آن‌ها در هسته یک مجموعه فرهنگی مشترک قرار می‌گیرد. به عقیده او ویژگی‌های فرهنگی در هسته ابداع و به باقی بخش‌های منطقه فرهنگی اشاعه می‌یابند و این ویژگی‌ها در مناطق حاشیه‌ای با هم تلفیق می‌شوند (Newman, 2007: 10). نقدی که به دیدگاه او وارد می‌دانند این است که ویژگی‌های مناطق حاشیه‌ای مشخص نیست تا بتوان آن‌ها را از هسته تمایز داد (Ibid: 15).

در مجموع، مفهوم «پهنه فرهنگی» از جهات بسیاری با مفهوم «منطقه فرهنگی رسمی» شباهت دارد؛ از نظر وجود اشتراک فرهنگی بین مردم ساکن در یک منطقه؛ از نظر تبعیت از الگوی هسته / پیرامونی؛ اهمیت تأثیر محیط بر فرهنگ؛ از نظر به هم پیوستگی فضایی؛ وجود دست‌کم یک ویژگی مشترک فرهنگی در میان ساکنان پهنه؛ اما تفاوت‌های تعریف پهنه فرهنگی با منطقه فرهنگی رسمی در پیچیدگی بیشتر آن نسبت به پهنه فرهنگی رسمی و مبتنی بودن تعریف آن بر صرفاً امور عینی است که ویسلر بر این اساس آن را نقد می‌کند؛ اما نقدی که به‌طور کلی به پهنه‌بندی فرهنگی وارد می‌کنند این است که در مکان‌ها و در دورانی که راه‌های ارتباطی بیشتری وجود دارد و امکان جابه‌جایی مردم و تعاملات فرهنگی بیشتر است، ارائه تعریفی از پهنه‌های فرهنگی به‌آسانی ممکن نیست و در نتیجه این مفهوم در عمل، ارزش خود را از دست می‌دهد. در این شرایط نمی‌توان تعیین کرد که ویژگی‌های فرهنگی به‌صورت جغرافیایی چگونه اشاعه می‌یابند و مرزها مبهم‌اند (Ibid).

در ادامه پس از مقایسه ویژگی‌های تقسیم‌بندی‌های فضایی فرهنگی در جدول ۱، با بیان نمونه‌هایی از تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی در ایران و جهان در جهت احصای شاخص‌های بیشتری برای تعریف آنچه با عنوان «اقلیم فرهنگی» در این پژوهش مدنظر است، گام برمی‌داریم.

جدول ۱. ویژگی‌های انواع مناطق فرهنگی

ویژگی‌ها	نوع منطقه فرهنگی
<p>ابزار توصیف تفاوت / تنوع فضایی ویژگی‌های فرهنگی است؛ تداوم زمانی و توسعه مکانی ویژگی‌های فرهنگی در آن برقرار است؛ همگنی فرهنگی در مناطق جغرافیایی هم‌جوار در آن حاکم است؛ ویژگی‌های عینی و ذهنی فرهنگ، هردو در تعیین آن اهمیت دارد؛ دست کم یک ویژگی فرهنگی مشترک بین ساکنین آن وجود دارد؛ در شکل‌گیری و ثبات به محیط وابسته است؛ مرزهای آن نامشخص و دارای هم‌پوشانی با مناطق مجاور فرهنگی است؛ از مدل مرکز / پیرامونی پیروی می‌کند؛ تعیین محدوده آن با توجه به ویژگی فرهنگی منتخب و در نتیجه دل‌بخواهانه است.</p>	منطقه فرهنگی رسمی
<p>کارکرد سیاسی، اجتماعی، فناورانه یا اقتصادی به آن ماهیتی متمایز بخشیده است؛ تجانس و همگنی فرهنگی و قومی - مذهبی در تعیین مرزهای آن اهمیت ندارد؛ تنها ویژگی‌های عینی فرهنگ در تعیین آن اهمیت دارد؛ از مدل مرکز / پیرامونی پیروی می‌کند؛ مرزهای این مناطق از هم تا حد زیادی روشن و بدون ابهام است.</p>	منطقه فرهنگی کارکردی
<p>همگنی فرهنگی در تعیین مرزهای آن اهمیت دارد؛ همگنی فرهنگی و در نتیجه مرزها بر مبنای ادراک ساکنان آن تعیین می‌شود؛ محیط جغرافیایی، اشکال محیط طبیعی، ابعاد اقتصادی، سیاسی، تبلیغی و تاریخی یا ویژگی‌های اجتماعی و فکری مردم یا ترکیبی از آن‌ها عوامل تمایزبخش این مناطق از نظر ساکنینشان هستند؛ ویژگی‌های عینی و ذهنی هردو در تعیین آن اهمیت دارند؛ البته ویژگی‌های عینی نیز مبتنی بر ذهنیت ساکنان هستند. به‌طور کلی، مبتنی است بر ادراک / یا احساس فضایی جمعی مردم؛ این مناطق نیز مانند مناطق فرهنگی رسمی، مرزهای مشخصی ندارند؛ رسانه‌های عمومی در تعیین آن نقش دارند؛ روابط درون و بیرونی گروه‌های قومی موجب اعتبار [منطقه] می‌شوند؛ سازمان‌دهی موجود در منطقه کارکردی در آن ضروری نیست؛ اگرچه اغلب حول یک نقطه شهری شکل می‌گیرد، لزوماً همگنی فرهنگی که مشخصه منطقه فرهنگی رسمی است، در آن وجود ندارد؛ ریشه در فرهنگ عمومی یا مردمی دارد؛ وجه محیطی فیزیکی و ویژگی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در شکل‌گیری منطقه فرهنگی بومی مؤثرند.</p>	منطقه فرهنگی ادراکی یا بومی

ویژگی‌ها	نوع منطقه فرهنگی
<p>در تعریف آن تأکید بر بخش «فرهنگ» است، نه بر بخش «پهنه» که آن را به جغرافیا مرتبط می‌سازد؛</p> <p>یک منطقه جغرافیایی به هم پیوسته است؛</p> <p>به تأثیر محیط طبیعی بر شکل فرهنگ‌های انسانی می‌پردازد؛</p> <p>ویژگی‌های فرهنگی در آن‌ها به آسانی و به سرعت تبادل می‌شوند؛</p> <p>شباهت‌هایی در روابط انسان‌های ساکن در این مناطق با طبیعت و روابط انسان‌ها با یکدیگر وجود دارد؛</p> <p>کل فرهنگ‌ها یا تمام ویژگی‌هایی که یک فرهنگ به نمایش می‌گذارد را در نظر می‌گیرد؛</p> <p>از مدل مرکز / پیرامونی پیروی می‌کند؛</p> <p>ویژگی‌های پیچیده‌تری نسبت به «منطقه فرهنگی رسمی» دارد؛</p> <p>تعیین محدوده آن بسیار دل‌بخواهانه‌تر از «منطقه فرهنگی رسمی» است؛</p> <p>در تعیین آن ترکیبی از ویژگی‌های فرهنگی و شرایط محیطی و مکانی در نظر گرفته می‌شود؛</p> <p>پهنه‌ها مبتنی بر امور عینی تعریف می‌شوند و حاصل خیال‌پردازی پژوهشگران نیستند.</p>	<p>منطقه فرهنگی رسمی ترکیبی (پهنه فرهنگی)</p>

(تنظیم از نگارندگان)

۴-۴. روش‌های تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی بر اساس نمونه‌های داخلی و خارجی

نمونه‌های متعددی از تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی در ایران و جهان از گذشته تا به امروز وجود داشته است که به تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی جهان به‌طور کلی و کشورهای مختلف به‌طور جزئی پرداخته‌اند؛ البته اغلب آن‌ها بیشتر بر تقسیم‌بندی فضایی کل دنیا متمرکز بوده‌اند؛ درحالی‌که هدف ما در این پژوهش، اقلیم‌بندی فرهنگی کشور ایران است. در ادامه روش‌های مختلف تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی بر اساس نمونه‌های داخلی و خارجی تشریح می‌شوند.

۴-۴-۱. اقلیم‌بندی فرهنگی بر اساس یک یا چند ویژگی فرهنگی

در این روش، اقلیم‌بندی فرهنگی بر اساس یک یا چند ویژگی فرهنگی صورت می‌گیرد و در آن ممکن است تمرکز بر نژاد یا قومیت باشد و یا یک یا چند ویژگی فرهنگی با تأکید یا عدم تأکید بر ویژگی‌های جغرافیایی مدنظر قرار گیرد. از قدیمی‌ترین معیارهای اقلیم‌بندی فرهنگی، نژاد و قومیت است که نمونه‌ای از آن را در کتاب التفهیم لائائل صناعة التنجیم ابوریحان بیرونی و نیز در اقلیم‌بندی حضرت نوح می‌توان مشاهده

کرد. او زمین را بر اساس رنگ چهره ساکنانش که می‌توان آن را نشانه نژاد و قومیت دانست، بین سه پسرش تقسیم کرد. بیرونی به منطقه‌بندی یونانیان بر اساس معیاری مشابه و البته ترکیبی نیز اشاره می‌کند: لوبیه در جنوب دریای شام، سرزمین سیاهان و گندم‌گونان؛ اوربی در شمال دریای شام، سرزمین سپیدان و سرخان؛ ایسیا، در مشرق مصر؛ ایسیا خُرد شامل عراق و پارس و خراسان؛ و ایسیا بزرگ. ابوریحان بیرونی همچنین بیان می‌دارد که «پارسیان بحسب مملکت‌ها به هفت کشور تقسیم کردند»: ۱. کشور هندوان؛ ۲. کشور عرب و حبشان؛ ۳. کشور مصر و شام؛ ۴. کشور ایران‌شهر؛ ۵. کشور صقلاب و روم؛ ۶. کشور ترک و یاجوج؛ ۷. کشور چین و ماچین (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۹۴-۱۹۶). این تقسیم‌بندی مشابه با منطقه‌بندی فرهنگی کارکردی است. حمدالله مستوفی در کتاب *نزه القلوب*، به نقل از هرمس، اقلیم‌بندی مذکور را بر اساس هفت دایره، یکی در وسط و شش دایره دیگر حول آن بیان می‌کند که در آن مدویش در میانه زمین، مخصوص ایرانیان است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۵-۵۷).

در میان اقلیم‌بندی‌های قدما می‌توان به منطقه‌بندی ابو عبدالله احمد مقدسی در کتاب *احسن التقسیم فی معرفة الاقالیم* نیز اشاره کرد. او جهان را در یک سطح به چهارده اقلیم تقسیم کرده و از نظر سربسزی آن‌ها را به دو گروه مساوی «اقلیم‌های آباد» و «اقلیم‌های ویران» تقسیم کرده است. وی از سوی دیگر، با توجه به اعتقاد ساکنین مناطق به دین اسلام، جهان را در دو گروه «کشورهای کافر» و «کشور اسلام» از هم متمایز کرده است. سپس به منطقه‌بندی «کشور اسلام» پرداخته و آن را بر اساس زبان در دو دسته «اقلیم‌های عرب» و «اقلیم‌های عجم» جای داده است. در دسته‌بندی بعدی، شش اقلیم را برای عرب و هشت اقلیم را برای عجم برشمرده است. اقلیم‌های عجم از نظر مقدسی شامل این موارد بوده است: ۱. خاوران؛ ۲. دیلم؛ ۳. رحاب؛ ۴. کوهستان (جبال)؛ ۵. خوزستان؛ ۶. فارس؛ ۷. کرمان؛ و ۸. سند (مقدسی، ۱۳۸۵؛ صدقی، ۱۳۸۲). به نظر می‌رسد مقدسی معیار ثابتی برای اقلیم‌بندی اقلیم‌های عرب و عجم نداشته و هر یک را بنابر دلیل خاص خود منطقه‌بندی و نام‌گذاری کرده است. از نمونه‌های دیگر تقسیم‌بندی منطقه‌ای در گذشته، می‌توان به ساتراپی‌های دوران هخامنشی اشاره کرد. این تقسیم‌بندی بر اساس قومیت صورت گرفته بود و می‌توان آن را نمونه بارزی از تطابق منطقه فرهنگی رسمی و کارکردی به شمار آورد (یوسف‌جمالی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۰).

از نمونه‌های جدیدتر می‌توان به پژوهش امان‌اللهی بهاروند (۱۳۸۰) اشاره کرد که البته بدون پهنه‌بندی مکانی، اقوام ایرانی را بر اساس تفاوت‌های زبانی و دینی به ۲۲

گروه تقسیم کرده است: بلوچ؛ ترکمن؛ آسوری؛ ارامنه؛ گیلکی؛ فارس‌زبانان؛ مازندرانی؛ آذری؛ لرها؛ پارسیان زرتشتی؛ طالشی؛ مندایی‌ها (صبی‌ها)؛ اکراد؛ اعراب؛ لاری؛ لک‌ها؛ ترک‌ها (غیرآذری)؛ براهویی؛ هزاره (بربری)؛ کلیمیان؛ کولی‌ها؛ اسماعیلیان (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۸۰: ۲۱). تقسیم‌بندی امان‌اللهی بهاروند اگرچه از این نظر حائز اهمیت است که زبان و دین و مذهب اقوام مختلف کشور را نسبتاً دقیق بررسی کرده است، پهنه‌بندی مکانی ندارد. علاوه بر این، از این حیث که تنها دو بعد از فرهنگ را مدنظر قرار داده، دچار کاستی است. درست است که این دو بعد، ابعادی کلیدی در اقلیم‌بندی می‌توانند باشند، اما باید در کنار ابعادی دیگر مدنظر قرار گیرند.

نمونه‌های فوق‌الغلب یک یا دو ویژگی یا عنصر فرهنگی را معیار تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی قرار داده‌اند. از نمونه‌های مشابه می‌توان به روش دیگری اشاره کرد که در منطقه‌بندی فرهنگی استفاده شده است و آن، روش در نظر گرفتن یک یا چند عنصر محدود فرهنگی برای تعیین نقاط اشتراک و افتراق فرهنگی است؛ روشی که در مقاله‌ای درباره‌ی منطقه‌بندی فرهنگی در نیجریه می‌توان کاربرد آن را مشاهده کرد. در این مقاله نویسندگان بر مبنای زبان، سازمان سیاسی، نظام اقتصادی / محیط فیزیکی و دین، نیجریه را به شش منطقه فرهنگی تقسیم کرده‌اند (Okumagba & Ogege, 2009). این روش همچنین توسط نوردنسکیولد در آمریکای شمالی، دنس درباره‌ی فرهنگ اسکیموها و سایپر درباره‌ی هاواسوپایی و همسایگانشان به کار رفته است (صمدی و احمدی، ۱۳۹۶: ۱۴۱ و ۱۴۲). پورموسوی و همکاران (۱۳۸۷) نیز با معیار قراردادن سه مؤلفه‌ی زبان، قومیت و مذهب، ایران را به مناطق فرهنگی که در پی می‌آید، تقسیم کرده‌اند: ۱. مرکزی (فارسی)؛ ۲. آذربایجان؛ ۳. کردستان؛ ۴. بلوچستان؛ ۵. لرستان؛ ۶. بختیاری؛ ۷. خوزستان (عرب)؛ ۸. ترکمن؛ ۹. سیستان؛ ۱۰. مازندران؛ ۱۱. گیلان؛ ۱۲. هرمزگان؛ ۱۳. بوشهر و پارس جنوبی.

از نمونه‌های دیگر منطقه‌بندی فرهنگی می‌توان به منطقه‌بندی فرهنگی آمریکا توسط ویسلر (۱۹۲۷) اشاره کرد. ویسلر در مقاله‌ای انتقادی سه روش برای پهنه‌بندی فرهنگی ارائه می‌دهد: ۱. «برحسب جغرافیا» و هم‌بستگی‌های جغرافیایی ویژگی‌های فرهنگی؛ ۲. «بر اساس گروه‌های قبیله‌ای تشکیل‌دهنده» و تماس‌های بین قبیله‌ای؛ ۳. «برحسب روابط بین ویژگی‌های فرهنگی که در واحدهای قبیله‌ای مشترک است» و در واقع مبتنی است بر هم‌بستگی ویژگی‌های فرهنگی در زمان و فضا. او روش‌های فوق را از دید انسان‌شناسی اجتماعی یک‌به‌یک، بررسی انتقادی

می‌کند و برای مثال، روش اول را از منظر انسان‌شناسی اجتماعی درباره محیط بررسی می‌کند و معتقد است این‌گونه بررسی محیطی که انسان را نیز گونه‌ای مانند سایر جانداران در نظر می‌گیرد، به‌جای پیشرفت پژوهشی، تعارضات پژوهشگران حوزه‌های مختلف انسان‌شناسی، فیزیولوژی، پزشکی، روان‌شناسی و بیولوژی را افزایش می‌دهد؛ برای مثال، اگر بر اساس موضع غالب پژوهشگران، فرهنگ چیزی در خود و جدا از محیط طبیعی در نظر گرفته شود، توزیع جغرافیایی ویژگی‌های فرهنگی معنا نخواهد داشت؛ درحالی‌که محیط طبیعی در شکل‌گیری بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی مؤثر است. از سوی دیگر، اگر مطابق با دیدگاه زیست‌شناسی و وراثت نگریسته شود، در نظر گرفتن تأثیر فرهنگ بر انسان و فرهنگش غلو صورت گرفته است. او روش دوم، یعنی در نظر گرفتن شباهت‌ها و تماس‌های بین‌قبیله‌ای را از این نظر نقد می‌کند که در صورت انتقال ویژگی‌های فرهنگی از طریق تماس قبایل، موقعیت جغرافیایی آن‌ها اهمیتی ندارد. از طرفی هم تماس بین قبایل زنده صورت می‌گیرد و این وجهی زیست‌شناسانه به موضوع می‌دهد. در روش سوم او تمرکز را از روی گروه‌های قبیله‌ای، بر ویژگی‌های خاص فرهنگی می‌برد و پهنه فرهنگی را منطقه‌ای می‌داند که توزیع این ویژگی‌های فرهنگی در آن بیشتر است. او اذعان می‌دارد که در نظر گرفتن یک ویژگی فرهنگی واحد، کاری باستان‌شناسانه است، نه مردم‌شناسانه. دیدگاه باستان‌شناسانه به فرهنگ تنها مبتنی است بر وجوه عینی فرهنگ و نکاتی چون عملکرد گروه‌های قبیله‌ای و فرایند شکل‌گیری فرهنگ در یک منطقه در آن نادیده گرفته می‌شود. این در حالی است که ویسلر، پهنه فرهنگی را ویژگی منطقه‌ای رفتار انسانی تعریف می‌کند و معتقد است پژوهش باید با تمرکز بر ویژگی‌های خاص فرهنگی در مناطق خاص صورت گیرد و ویژگی‌های غیرمادی نیز در پژوهش در نظر گرفته شود (Wissler, 1927).

روش به‌کارگرفته‌شده توسط ویسلر در پهنه‌بندی فرهنگی را در کتاب او با عنوان *هندوهای آمریکایی* می‌توان مشاهده کرد. ویسلر ابتدا چند مرحله منطقه‌بندی با معیار قراردادن این شاخص‌ها انجام می‌دهد: روش غالب تأمین غذا؛ روش حمل و نقل؛ هنرهای بومی؛ ابتکارات و اختراعات خاص مثل ماشین‌آلات؛ گروه‌بندی‌های اجتماعی؛ سیستم‌های خویشاوندی؛ تابوها و امتیازات اجتماعی؛ مراتب سنی و اجتماعی؛ ویژگی‌های توتیمیک نظام‌های اجتماعی؛ ملاحظات آیینی و اعتقادی؛ اساطیر و روابط اسطوره‌شناختی. سپس داده‌های به‌دست‌آمده را به دو گروه فرهنگ تاریخی و باستان‌شناختی تقسیم می‌نماید و اقدام به منطقه‌بندی نهایی بر اساس تمام معیارهایی

که پیش از این بیان شد، در قالب دو دسته فوق می‌کند. همچنین او هر منطقه جغرافیایی را به چند زیرگروه و هر زیرگروه را برحسب ضرورت به چند زیرگروه شامل طوایف یا قبایل تقسیم نموده و معیارهای مذکور را در قالب دو گروه ویژگی‌های مادی و غیرمادی برای هر زیرگروه فهرست می‌کند. او در بیان این ویژگی‌ها اشتراکات با مناطق هم‌جوار را نیز ذکر می‌نماید (Wissler, 1917).

هرسکویتس (۱۹۲۴) نیز ضمن تحلیل دیدگاه‌های اندیشمندان آمریکایی و آلمانی در تقسیم‌بندی منطقه‌ای فرهنگی، با موافقت بیشتر با دیدگاه مردم‌شناسان آمریکایی متذکر می‌شود که نباید معیارهای تقسیم‌بندی فرهنگی از جمله فرهنگ مادی به صورت مکانیکی و بدون انعطاف به کار بسته شود؛ چون یک شیء مشابه ممکن است در دو منطقه معنا و کاربردی متفاوت داشته باشد. او معتقد است محیط روانی و فرهنگی هر دو باید در منطقه‌بندی فرهنگی در نظر گرفته شود و روابط متقابل فرهنگ‌ها و عملکرد معیارهای در نظر گرفته شده در درون فرهنگ‌ها نیز نباید نادیده گرفته شود. هرسکویتس بر اساس شاخص‌هایی مشابه با آنچه ویسلر در نظر گرفته است، از جمله لباس، شیوه معیشت و تهیه غذا، نوع خوراک و غذا، ساختار مسکن‌ها، ساختار اجتماعی و طبقاتی و مناسبات خویشاوندی، نقش‌های اجتماعی جنسیتی، هدایا، روش حمل و نقل و ویژگی‌های زبانی مردم منطقه، مناطق فرهنگی آفریقا را معرفی می‌کند.

چنان‌که کروبر معتقد است این روش‌ها و روش ویسلر که جامع‌تر از آن‌هاست، بخشی از فرهنگ را از آن جدا می‌کنند و معیار تعیین منطقه فرهنگی قرار می‌دهند؛ درحالی‌که فرهنگ یک کل است و باید آن را با تمامی اجزایش تعریف کرد. تعیین منطقه فرهنگی نیز باید با در نظر گرفتن فرهنگ به عنوان یک کل با تمامی اجزایش صورت گیرد. لذا کروبر روشی دیگر برای منطقه‌بندی فرهنگی آمریکا در پیش می‌گیرد. او ویژگی‌های منطقه‌بندی خود را در چهار ویژگی خلاصه می‌کند:

۱. توجه ویژه به عوامل جغرافیایی و اکولوژیکی؛

۲. تلقی فرهنگ‌ها به عنوان غیرهم‌ارزهای تاریخی؛

۳. وضوح حداکثری در تعریف مراکز یا نقاط اوج فرهنگ؛

۴. بیان روابط تبعی بین و درون فرهنگ‌های مورد جست‌وجو و بیان، کاستن از تعداد نواحی اصلی نسبت به پژوهش‌های پیشین و افزودن بر تعداد مناطق مشخص (خاص). او آمریکا را به شش منطقه تقسیم کرده و مبنای تقسیم‌بندی خود را مرکزیت مناطق در توسعه تاریخی یا جریان قالب فرهنگی عنوان نموده است و تأکید کرده که شش

منطقه مزبور با هم مرتبط‌اند و در تشریح ویژگی‌های مناطق برخلاف پژوهش‌های قبلی، به‌ویژه پژوهش‌های ویسلر، از مناطق پیرامونی و تأثیرپذیری‌های آن‌ها از مناطق فرهنگی مجاور آغاز نموده و بعد به مرکز پرداخته است (Kroeber, 1939: 20).

استرانگ (۱۹۳۳) نیز به روشی مشابه ولی با نقد رویکرد صرفاً اتنوگرافیک ویسلر و کروبر درباره‌گریت‌پلین در آمریکای شمالی، به منطقه‌بندی فرهنگی آن می‌پردازد. او معتقد است پژوهش‌های قبلی درباره این منطقه احتمالاً به‌دلیل کمبود اطلاعات باستان‌شناختی بیشتر مبنای اتنوگرافیک دارند؛ بنابراین، با یافته‌های جدید باستان‌شناختی درباره نبراسکا در مرکز منطقه‌گریت‌پلین او تلاش می‌کند دیدگاه‌های اتنوگرافیک و باستان‌شناسی را با یکدیگر ترکیب کند تا منطقه‌بندی فرهنگی با دقت بیشتری انجام گیرد. بدین‌منظور استرانگ مطالعات باستان‌شناختی درباره محیط محلی، جایگاه تاریخی قبایل و فرهنگ‌های پیشاتاریخی و مربوط به دوران پیش از اختراع خط در منطقه مزبور را به‌ویژه با تمرکز بر شاخص‌هایی همچون مواردی که ذکر می‌شود بررسی می‌کند: محیط طبیعی؛ شیوه معیشت و سکونت؛ فرهنگ مادی تجاری؛ ویژگی‌های مصنوعات مادی همچون نقوش، بافت و رنگ سفال‌ها و همچنین شیوه ساخت آن‌ها؛ ویژگی‌های مصنوعات و ابزارهای استخوانی، سنگی و صدفی؛ نمادها؛ و شیوه دفن مردگان.

۲-۴-۴. اقلیم‌بندی فرهنگی بر اساس کانون‌بودگی فرهنگی

کانون‌بودگی فرهنگی یعنی قراردادن به‌عنوان مرکز اشاعه نیز از معیارهایی است که در منطقه‌بندی فرهنگی در منابع بررسی شده می‌توان مشاهده کرد. در این روش مرکزیت اشاعه از نظر ویژگی‌های مختلف فرهنگی چون علوم و هنرها و محوریت در موضوعات معرفتی و سیاست‌گذاری بین‌المللی مدنظر قرار گرفته است. همچنین می‌توان به تقسیم‌بندی‌هایی اشاره کرد که بر اساس گونه‌های هنری یا علوم و حکمت و فلسفه انجام شده است که بیشتر ناظر بر تاریخ فرهنگی ایران در دوره اسلامی است. از جمله این تقسیم‌بندی‌ها تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر کانون‌های جغرافیایی اشاعه در حوزه فلسفه و حکمت به ترتیبی است که در پی می‌آید: مکتب شیراز؛ مکتب اصفهان؛ مکتب سبزوار؛ مکتب مشهد یا مکتب معارفی خراسان (مکتب تفکیک)؛ مکتب تهران؛ مکتب قم؛ مکتب قزوین؛ و مکتب آذربایجان. علاوه بر این، سبک‌های تعریف‌شده در حوزه ادبیات کهن فارسی نیز ملاحظات جغرافیایی را تا حدودی در

تقسیم‌بندی خود مدنظر داشته‌اند. تقسیم‌بندی مزبور بدین‌گونه است: خراسانی یا ترکستانی (در خراسان بزرگ شامل خراسان کنونی، افغانستان و تاجیکستان کنونی، سرزمین‌های ماورالنهر و ترکستان)؛ عراقی (عراق و آذربایجان؛ برخی سبک آذربایجانی را از عراقی جدا می‌کنند (بامدادی، ۱۳۸۲))؛ وقوع (مابین سبک هندی و عراقی بود و حوزه جغرافیایی مشخصی به‌عنوان کانون آن معرفی نشده است)؛ هندی یا اصفهانی؛ بازگشت (ابتدا در اصفهان و سپس در کاشان، شیراز و تهران رخ داد (دانشنامه جهان اسلام، بی‌تا)^۱. در حوزه ادبیات، همچنین داستان‌نویسی اقلیمی معاصر بر اساس بازنمود ویژگی‌های نشان‌دهنده اقلیم‌های کشور در آثار، به چند گونه تقسیم‌بندی شده است: مکاتب خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان (سپانلو، ۱۳۷۶)؛ ادبیات شمال و جنوب (بدون ذکر واژگان مکتب یا سبک) (میرعابدینی، نقل در: آژند، ۱۳۶۹)؛ هشت سبک تهرانی، اصفهانی، جنوب، خراسانی، شمال، آذربایجان، شیرازی و کرمانشاهی (آژند، ۱۳۶۹)؛ هفت سبک آذربایجان، اصفهان، خراسان، جنوب، شمال، غرب و مرکز (شیری، ۱۳۸۲)؛ و مکاتب شمال، جنوب، خراسان، غرب (کرمانشاه) و آذربایجان (صادقی شهپر، ۱۳۹۱).

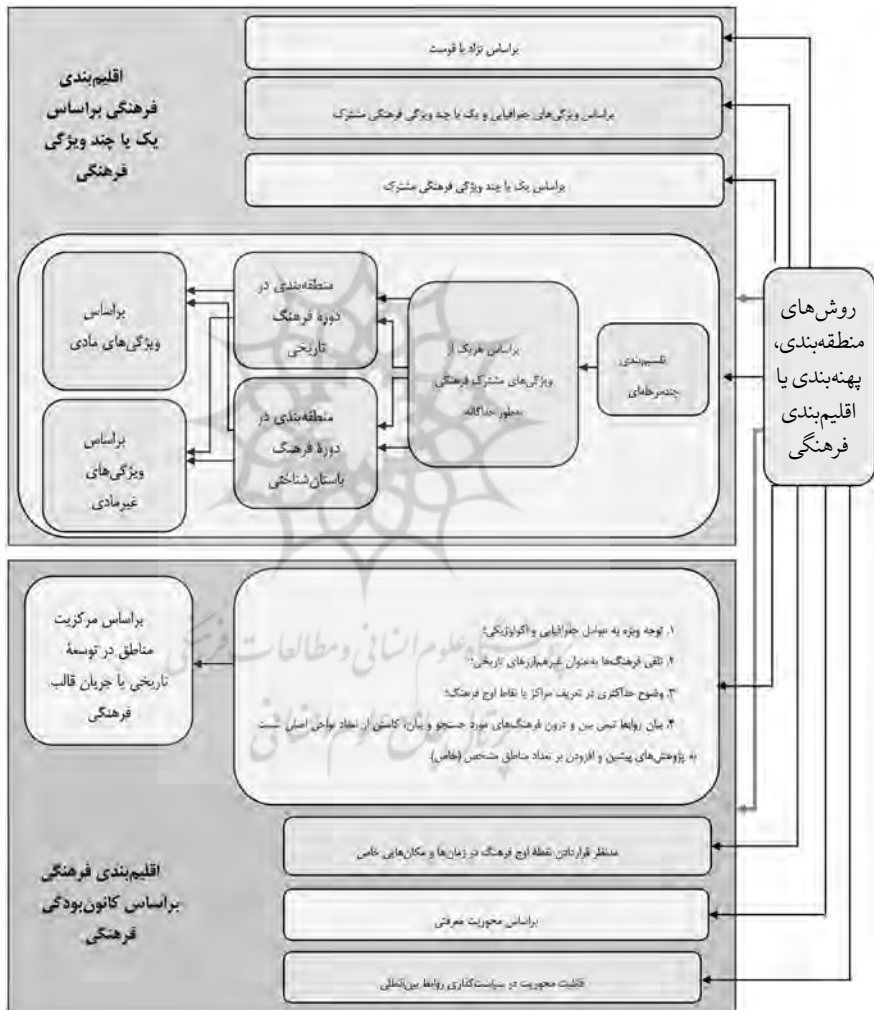
علاوه بر حوزه ادبیات، در سایر هنرها نیز با تقسیم‌بندی‌هایی بر اساس مراکز اشاعه روبه‌رو هستیم؛ برای مثال، مکاتب نگارگری در یک شیوه بر اساس دوره تاریخی و در شیوه دیگر بر مبنای کانون‌های اشاعه و در برخی به روشی ترکیبی معرفی شده‌اند. بنابر روش دوم، مکاتب نگارگری شامل این موارد است: مکاتب بغداد، تبریز، شیراز، هرات، سمرقند، بخارا، ترکمن یا ترکمانان، قزوین، اصفهان، مشهد و تهران (محمدی و کفاش‌زاده، ۱۳۹۳). همچنین در حوزه موسیقی و در موضوع موسیقی کهن، از مکاتب موسیقی خراسان و غرب ایران (عراق عجم با تأکید بر اصفهان) (حجاریان، ۱۳۹۳)، در موسیقی ردیفی ایران گاه از دو مکتب اصفهان و تهران و گاه از مکاتب اصفهان، تهران و تبریز یاد می‌شود. به علاوه در موسیقی نواحی ایران دسته‌بندی‌های مختلفی وجود دارد از جمله: موسیقی تهران و حومه؛ ترک‌های ایران؛ ترکمن‌های ایران؛ کردهای ایران؛ کردهای شمال و شرق ایران (کرمانجی‌ها)؛ لرهای ایران؛ بختیاری؛ کولیان ایران؛ گیلان و تالش؛ سیستان و بلوچستان؛ جنوب خراسان و خراسان میانه؛ مازندران؛ گلستان (جاوید، ۱۳۹۳).

در اغلب روش‌هایی که تاکنون ذکر شد، مرکزیت فرهنگ از نظر مکانی اهمیت ویژه‌ای دارد و گرچه کانون‌ها بر اساس تاریخ فرهنگی معرفی شده‌اند، به‌صراحت

اشاره‌ای به زمان در آن‌ها نشده است؛ اما در برخی پژوهش‌های دیگر مانند پژوهش کروبر به نقطه اوج فرهنگ در زمان‌هایی خاص و در مکان‌هایی خاص اشاره می‌شود که موجب اشاعه فرهنگ در طول تاریخ و در گستره مکانی شده‌اند؛ برای مثال، آتن مرکز فرهنگی فلسفه در قرن پنجم بوده است. همچنین در ایران می‌توان به سبک‌های معماری ایرانی اسلامی اشاره کرد: سبک خراسانی (قرن ۱ تا ۴ ق)؛ سبک رازی (سده ۵ تا آغاز سده ۷ ق)؛ سبک آذری (دوره مغول)؛ سبک اصفهانی (دوره صفویه تا قاجار) (پیرنیا، ۱۳۹۲). تقسیم‌بندی سبک‌های ادبی در ادبیات فارسی نیز در این زمره است: خراسانی (از آغاز نیمه دوم قرن سوم تا پایان قرن پنجم)؛ آذربایجانی (قرن ششم)؛ عراقی (قرن هفتم تا اواخر قرن نهم)؛ هندی (از اوایل قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم)؛ مکاتب فلسفی شیراز (قرن هفتم تا دهم)؛ اصفهان (دوره صفوی)؛ تهران (قرن سیزدهم و چهاردهم)؛ و... در تمامی موارد مذکور باز هم تنها جزئی از فرهنگ معیار منطقه‌بندی قرار گرفته است. البته فرهنگستان هنر نیز دسته‌بندی جامع‌تری انجام داده و از مکاتب فرهنگی هنری شیراز، اصفهان، تبریز، مراغه و تهران نام برده است (وب‌گاه فرهنگستان هنر، ۱۳۸۵؛ ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۹). هرچند به‌صراحت هدف فرهنگستان هنر اقلیم‌بندی یا پهنه‌بندی فرهنگی اعلام نشده است، رویکرد آن را می‌توان مبنایی برای تقسیم‌بندی زمانی- مکانی در نظر گرفت.

فیاض هم با برگرفتن جزئی از فرهنگ، پنج منطقه فرهنگی را بر مبنای معیارهای معرفی برای ایران برمی‌شمرد: اصفهان؛ شیراز؛ خراسان؛ آذربایجان؛ و تهران. در ادامه وی شهرهایی را به‌عنوان شهرهای دارای قابلیت محوریت در سیاست‌گذاری روابط بین‌المللی ایران معرفی می‌کند: بوشهر؛ بندرعباس؛ زاهدان؛ اهواز؛ همدان؛ تبریز؛ ارومیه؛ رشت؛ گرگان و بجنورد و قوچان؛ و مشهد (فیاض، ۱۳۸۷: ۴۴-۴۲). پژوهش فیاض (۱۳۸۷) نیز از حیث در نظر گرفتن تنها جزئی از فرهنگ در تقسیم‌بندی جغرافیای فرهنگی ایران و ارائه‌ندادن مبنا و استدلالی مشخص برای تقسیم‌بندی خود، انتقادپذیر است. همچنین در پژوهشی جامع‌تر، عامریان (۱۳۹۷) بر اساس عناصر فرهنگی مختلف از جمله اهمیت تاریخی، مذهب، زبان، قومیت، آداب و رسوم، معماری و پوشاک منطقه‌بندی یازده‌گانه‌ای ارائه داده است: منطقه ۱ فرهنگی، خوزستان؛ منطقه

۲ فرهنگی، لرستان و ایل بختیاری؛ منطقه ۳ فرهنگی، آذربایجان و سرزمین ماد؛ منطقه ۴ فرهنگی، کردستان، ماد کوچک؛ منطقه ۵ فرهنگی، مازندران؛ منطقه ۶ فرهنگی، فلات مرکزی و حاشیه کویرهای ایران؛ منطقه ۷ فرهنگی، خراسان بزرگ و گرگان؛ منطقه ۸ فرهنگی، سیستان و بلوچستان؛ منطقه ۹ فرهنگی، کرمان؛ منطقه ۱۰ فرهنگی، هخامنشیان و ساسانیان؛ منطقه ۱۱ فرهنگی، ایل قشقایی.



شکل ۵. روش‌های تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی (ترسیم از نگارندگان)

در مجموع، بر اساس منابع داخلی و خارجی بررسی شده روش های تقسیم بندی فضایی فرهنگی را می توان در هشت روش خلاصه کرد که در شکل ۵ نیز مشاهده می شوند:

۱. بر اساس نژاد یا قومیت؛
۲. بر اساس ویژگی های جغرافیایی همراه با یک یا چند ویژگی فرهنگی مشترک؛
۳. بر اساس یک یا چند ویژگی فرهنگی مشترک؛
۴. تقسیم بندی چند مرحله ای شامل این مراحل: الف. بر اساس هریک از ویژگی های مشترک فرهنگی به طور جداگانه؛ ب. منطقه بندی در دوره فرهنگ تاریخی و در دوره فرهنگ باستان شناسی؛ ج. بر اساس ویژگی های مادی و غیرمادی فرهنگی.
۵. بر اساس مرکزیت مناطق در توسعه تاریخی یا جریان قالب فرهنگی؛
۶. مدنظر قرار دادن نقطه اوج فرهنگ در زمان ها و در مکان هایی خاص؛
۷. بر اساس محوریت معرفتی؛
۸. قابلیت محوریت در سیاست گذاری روابط بین المللی.

با توجه به روش های ذکر شده، روشی که در این پژوهش برای تقسیم بندی اقلیم های فرهنگی ایران پیشنهاد می شود، یک روش ترکیبی است که در ادامه تشریح می گردد.

۵-۴. منظر پیشنهادی برای تعیین اقلیم های فرهنگی ایران

نتایج حاصل از بررسی منطقه بندی های انجام شده در پژوهش های متعدد خارجی و داخلی، نشان داد که ریشه هویتی و آگاهی مشترک افراد ساکن در هر منطقه فرهنگی با ویژگی های فرهنگی آن منطقه رابطه ای متقابل دارد؛ بدین معنی که ریشه هویتی و آگاهی مشترک افراد ساکن در منطقه فرهنگی، تحت تأثیر ویژگی های فرهنگی آن منطقه شکل می گیرد و به صورت متقابل، این ویژگی های هویتی و آگاهی مشترک افراد، به منطقه فرهنگی محل سکونت، ویژگی هایی خاص می بخشد. این ویژگی ها می تواند مؤلفه های مادی شکل دهنده به منطقه فرهنگی یا مؤلفه های غیرمادی شکل دهنده به آن باشد؛ بنابراین، در تعیین منطقه فرهنگی، هر دو گروه مؤلفه های مادی و غیرمادی باید در نظر گرفته شود. تحلیل تقسیم بندی هایی که از مناطق فرهنگی ایران پیش از این با توجه به محدودیت های زمانی، حجمی و محدودیت های دسترسی به منابع، بررسی و انجام شده است، نشان می دهد که اغلب این منابع جامعیت کافی ندارند و ضمن اینکه برخی از آنها تنها بر استفاده از یکی دو مؤلفه در اقلیم بندی فرهنگی تمرکز کرده اند، همچنین به ویژه در منابع متمرکز بر اقلیم بندی فرهنگی ایران، به اهمیت تبادلات فرهنگی مناطق که شکل دهنده اقلیم فرهنگی واحد ایران است، کم توجه یا

بی‌توجه بوده‌اند؛ بنابراین، در ادامه این پژوهش با استفاده از این منطقه‌بندی‌های مختلف انجام‌شده، چهار شاخص موضوعی اصلی برای اقلیم‌بندی فرهنگی ایران احصاء شد. به بیانی دیگر چهار حوزه موضوعی فرهنگی برگزیده شدند که میزان شاخص بودن آن‌ها در هر منطقه می‌تواند علاوه‌بر مشخص کردن وجوه تمایز مناطق مختلف کشور، روابط متقابل آن‌ها با یکدیگر - که عامل شکل‌گیری اقلیم فرهنگی و هویتی واحد ایران است - را نشان دهند: شاخص بودن در تاریخ، علم، مذهب و قومیت - که خود تحت تأثیر عواملی چون زبان، مذهب و پیشینه تاریخی مشخص می‌شود. این شاخص‌ها را می‌توان با مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایرانیان در تناظر دانست که آشنا و روحانی در بررسی اسناد رسمی جمهوری اسلامی ایران احصاء کرده‌اند (۱۳۸۹: ۱۸۱-۱۸۲). بدین ترتیب که مذهب با مؤلفه دیانت در تناظر است؛ تاریخ و حافظه فرهنگی با تاریخ و علم متناظر است؛ زبان و نظام اجتماعی و از سوی دیگر تاریخ اقوام با قومیت می‌تواند متناظر دانسته شود و همه در راستای تعریف مؤلفه پنجم هویت فرهنگی ایرانیان یعنی جغرافیای فرهنگی یا همان اقلیم‌های فرهنگی استفاده می‌شوند (ن. ک. به: آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۸۲). نکته مهمی که در این روش اقلیم‌بندی حائز اهمیت است، این‌که با وجود تمایزبخشی شاخص‌های مذکور، این شاخص‌ها نیز خود رابطه‌ای متقابل با یکدیگر دارند؛ به نحوی که برای مثال، ارتباط متقابل شاخص‌های علمی با حوزه‌های فرهنگی تاریخی پس از اسلام، اعم از هنرهای مختلف و ادبیات چنان چشمگیر است که کانون‌های احصاء شده برای آن‌ها به راحتی از یکدیگر تفکیک‌پذیر نیست.

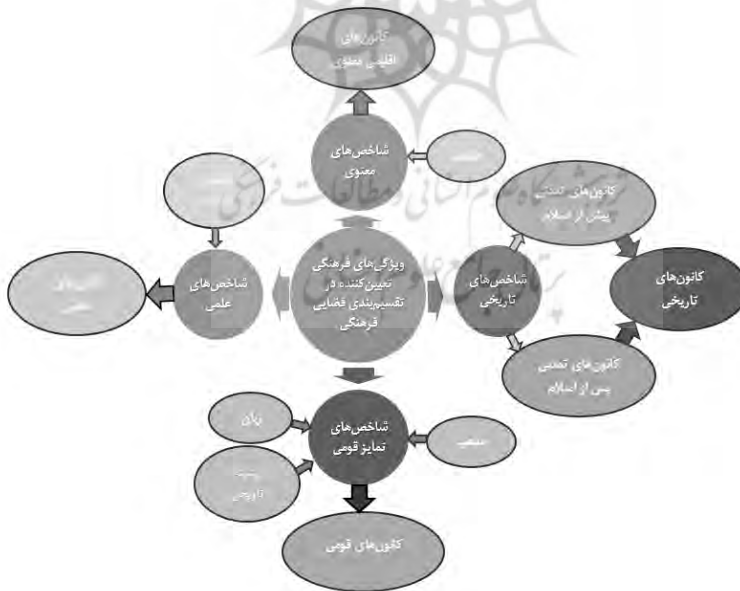
۱-۵-۴. شاخص‌های اقلیم‌بندی فرهنگی

بررسی مجموع تقسیم‌بندی‌های فضایی ارائه‌شده در منابع موجود و در دسترس این موضوع را به ذهن متبادر می‌سازد: چنان‌که در مدل «منطقه فرهنگی رسمی ترکیبی» عنوان شد و با الهام از تعریف فرهنگ در نقشه مهندسی فرهنگی کشور به عنوان کلیتی واحد و متعامل از «عقاید و باورهای اساسی، ارزش‌ها، آداب، الگوهای رفتاری ریشه‌دار و دیرپا، نمادها و مصنوعات»، می‌توان با تمرکز بر چهار شاخص موضوعی معنوی، تاریخی، علمی و اجتماعی - فرهنگی چهار کانون اقلیمی متناسب با هریک از این شاخص‌ها استخراج کرد. احصای این کانون‌ها در درجه اول به تشخیص تمایز بین اقلیم‌های فرهنگی مختلف ایران با توجه به ارتباط و تعامل بین آن‌ها و در نهایت به ترسیم اقلیم واحد فرهنگی ایران کمک می‌کند که تحت تأثیر گیرندگی و فرستندگی

ویژگی‌های فرهنگی اقلیم‌های فرهنگی کثیر ایران شکل گرفته است (شکل ۶).



شکل ۶. مدل دستیابی به اقلیم‌های فرهنگی ایران در اقلیم فرهنگی واحد ایران



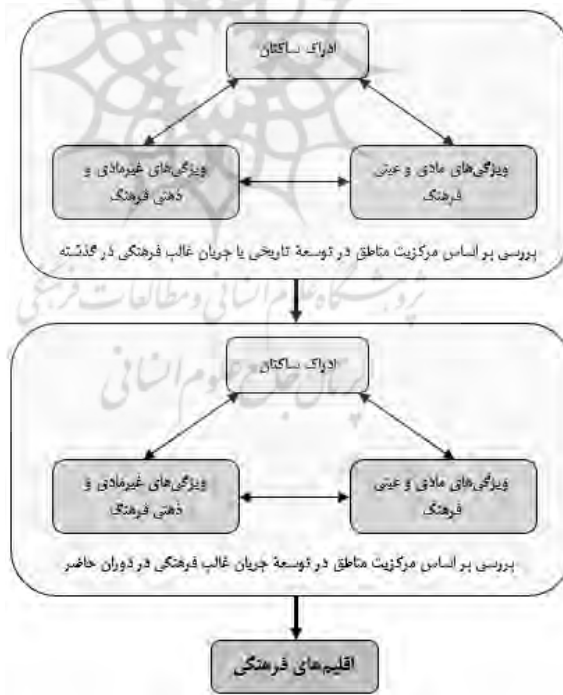
شکل ۷. ویژگی‌های فرهنگی تعیین‌کننده در تقسیم‌بندی فضایی فرهنگی

چنان‌که در شکل ۷ نشان داده شده است، مؤلفه‌ای که برای احصای شاخص معنوی، می‌توان استفاده کرد، مذهب و توزیع فضایی باورمندان به مذاهب پذیرفته‌شده در قانون اساسی کشور است. این شاخص علاوه بر باورهای دینی و مذهبی، مظاهر مادی آن همچون ساختمان‌های دینی و مذهبی، اشیای آیینی دینی و مذهبی و کنش‌های دینی و مذهبی را نیز شامل می‌شود. این تقسیم‌بندی فضایی تنها به معنی تراکم حضور پیروان مذاهب در نقاط مختلف کشور در کنار پیروان سایر مذاهب و البته تعامل و ارتباط دوستانه با آن‌هاست، نه تفکیک فضایی پیروان مذاهب مختلف. در احصای شاخص تاریخی، دو دوره پیش و پس از اسلام باید مدنظر قرار گیرد که می‌تواند بر اساس منطقه‌بندی‌های فرهنگی در منابع حوزه باستان‌شناسی و تاریخ پیش از اسلام و بررسی منابع تاریخی درباره کانون‌های هنری و ادبی مختلف در تاریخ پس از اسلام انجام شود. به منظور احصای شاخص علمی، می‌توان بر حوزه‌هایی که پیشینه تاریخی علمی دارند تمرکز کرد از جمله پزشکی، نجوم و به‌ویژه حکمت و فلسفه که در تاریخ علم ایران اهمیت زیادی دارند و فرایندی در زمانی داشته‌اند. در این مورد نیز لازم به تأکید است کانون‌های احصاشده تنها کانون اشاعه هستند و مناطقی که به دست آمده با یکدیگر هم‌پوشانی و تعامل دارند. در جهت احصای شاخص قومیت به مؤلفه‌های زبان، پیشینه تاریخی و مذهب باید پرداخته شود. با توجه به اشتراکاتی که ممکن است اقوام مختلف از حیث شاخص‌های ذکر شده داشته باشند، علاوه بر هم‌پوشانی بین مناطق به دست آمده، بنابر مفهوم بیان شده توسط پورموسوی و همکاران (۱۳۸۷) با «جزایر فرهنگی»، یعنی گروه‌هایی از یک فرهنگ که در منطقه فرهنگی خاصی در اقلیت هستند و «مناطق گذار فرهنگی»، یعنی مناطقی که ویژگی‌های دو منطقه مجاور خود را دارند، روبه‌رویم؛ به عنوان نمونه‌ای از جزایر فرهنگی می‌توان به حضور قوم تالش در بخش‌هایی از مازندران اشاره کرد؛ در حالی که کانون اصلی این قوم در شهرستان تالش از استان گیلان است. نمونه مناطق گذار فرهنگی نیز حضور کردها در مازندران در قالب ایل مردانلو و عمرلو به شکل نقطه گذار فرهنگی است. چنان‌که پیش از این آمد و در شکل ۶ نیز مشاهده می‌شود، مجموع کانون‌هایی که از بررسی شاخص‌های چهارگانه معنوی، علمی، تاریخی و قومی بازشناسی می‌شوند، در تعامل با هم اقلیم فرهنگی واحد ایران را شکل می‌دهند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش، گامی کوچک و درآمدی بود به منظور ارائه پیشنهاداتی برای پهنه‌بندی اقلیم‌های فرهنگی ایران که در عین ارائه چشم‌اندازی از کثرت و تنوع فرهنگی ارزشمند در کشور به حفظ وحدت فرهنگی ملی کمک کند. برای نیل به این هدف ابتدا به منظور دستیابی به روش علمی اقلیم‌بندی فرهنگی، مفهوم‌شناسی اقلیم فرهنگی از خلال بررسی منابع در دسترس داخلی و خارجی انجام یافت. بدین‌منظور دو مفهوم کمک‌کننده «منطقه فرهنگی» و «پهنه فرهنگی» که ارتباط مفهومی چشمگیری نیز با یکدیگر داشتند، در تعریف مفهوم اقلیم فرهنگی بررسی شد. از آنجا که به‌طور معمول، تعریف مفاهیم از بیان روابط بین شاخص‌ها و نیز دسته‌بندی‌های مبتنی بر این شاخص‌ها صورت می‌گیرد، مشخص شد که منطقه فرهنگی، حاصل‌گونه‌ای از منطقه‌بندی ساختاری است که وجود کارکردها و ویژگی‌های مشابه فرهنگی - که می‌توان آن‌ها را همان شاخص‌های فرهنگی قلمداد کرد - در یک منطقه جغرافیایی و نیز تعیین‌کننده بودن ادراک ساکنان منطقه یا دیگران در تعریف محدوده آن اهمیت دارد. بر اساس تعاریفی که از منطقه فرهنگی و پهنه فرهنگی بررسی شد، در نهایت این نتیجه حاصل شد که چهار گونه از منطقه فرهنگی وجود دارد: رسمی؛ کارکردی؛ ادراکی یا بومی؛ و رسمی ترکیبی یا همان پهنه فرهنگی. علاوه بر شاخص‌های تعیین‌کننده‌ای که پیش از این برای تقسیم‌بندی‌های فضایی مذکور بیان شد، این مناطق بر اساس چهار ویژگی دسته‌بندی می‌شوند: میزان اهمیت همگنی فرهنگی در تعیین محدوده‌های آن‌ها؛ میزان ابهام و متغیر بودن مرزهای آن‌ها؛ میزان سازمان‌مند بودن آن‌ها؛ میزان اهمیت امور عینی یا ذهنی در تعیین محدوده مناطق. نکته حائز اهمیت در تمامی آن‌ها، پیروی از مدل مرکز / پیرامونی است؛ بدین معنی که به‌طور معمول، تمرکز ویژگی‌های تعیین‌کننده محدوده اغلب متغیر و سیال منطقه - به‌جز منطقه کارکردی - در بخشی از منطقه است و این ویژگی‌ها هرچه به مرزهای منطقه نزدیک می‌شوند، از شباهتشان با کانون اصلی کاسته شده و به منطقه مجاور تمایل می‌یابند. در نهایت و بر اساس آنچه در این پژوهش به دست آمد اقلیم فرهنگی را می‌توان فضایی فرهنگی تعریف کرد که در آن همگنی در مجموعه‌ای از ویژگی‌های عینی و ذهنی و مادی و غیرمادی فرهنگی وجود دارد و ادراک / یا احساس فضایی جمعی مردم در تعیین مرکز اشاعه و مرزهای آن نقش مهمی دارد. به‌دلیل اهمیت عوامل ذهنی در تعیین محدوده این اقلیم‌ها مرزهای آن مبهم و دارای هم‌پوشانی است.

بنابر تعریف فوق و تحلیل منابع موجود داخلی و خارجی چهار شاخص در تمایزبخشی به اقلیم‌های فرهنگی ایران تعیین‌کننده تشخیص داده شد که در اغلب آن‌ها هر دو ویژگی در زمانی و هم‌زمانی و هر دو بخش مادی و غیرمادی فرهنگ حائز اهمیت است. فرایند عملیاتی بهره‌گیری از این شاخص‌ها در شکل ۸ نشان داده شده است. بر اساس این شکل لازم است نقاط اوج نقش‌آفرینی فرهنگی مناطق مختلف کشور و عوامل مؤثر بر آن شامل ادراک ساکنان و ویژگی‌های مادی و عینی و غیرمادی و ذهنی فرهنگ که با ادراک ذهنی و با یکدیگر تأثیر متقابل دارند، در طول تاریخ تا زمان پژوهش بر اساس منابع مختلف بررسی شود؛ سپس وضعیت موجود این مناطق از نظر نقش‌آفرینی فرهنگی و عوامل ذکرشده مؤثر بر آن بر مبنای داده‌های موجود مطالعه گردد و سرانجام اقلیم‌بندی نهایی بر اساس برآیندی از اطلاعات به‌دست‌آمده انجام گیرد. در مجموع و با توجه به روابط متقابل اقلیم‌های فرهنگی به‌دست‌آمده از این روش و هم‌پوشانی‌ها و مرزهای مبهم بین آن‌ها که بر اساس نوع شاخص‌ها ایجاد می‌شود، اقلیم‌های فرهنگی ایران را می‌توان تار و پودهایی دانست که در عین تمایز از یکدیگر، بافته‌ای یکپارچه ولی رنگارنگ از اقلیم فرهنگی واحد ایران را شکل می‌دهند.



شکل ۸. فرایند عملیاتی به‌نبندی اقلیم‌های فرهنگی ایران

منابع و مأخذ

شورای فرهنگ عمومی کشور (۱۴۰۱). احکام پیشنهادی ناظر به عرصه فرهنگ و فرهنگ عمومی در برنامه هفتم توسعه جمهوری اسلامی ایران؛ مطرح شده در تاریخ ۱۴۰۱/۰۸/۲۴. قابل دسترس در وبگاه شورای فرهنگ عمومی کشور به آدرس:

https://www.pcci.ir/ershad_content/media/image/2023/01/1275360_orig.pdf.

احمدی، علی (۱۴۰۲). مفهوم‌شناسی اقلیم فرهنگی (گزارش طرح پژوهشی). تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

احمدی شاپورآبادی، محمدعلی (۱۳۸۸). «نگرشی بر آمایش فرهنگی سرزمین و جایگاه آن در برنامه‌ریزی توسعه فرهنگی». راهبرد توسعه، ۷ (۱۷)، ۸۸-۱۲۳.

امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۸۰). «بررسی علل گونه‌گونی قومی در ایران از دیدگاه انسان‌شناسی». مطالعات ملی، ۳ (۹): ۱۳-۳۴.

امیرانتخابی، شهرام (۱۳۸۸). «رویکرد فرهنگی در برنامه‌ریزی ناحیه‌ای». مجله پژوهشنامه، ۳۷، ۱۳۷-۱۹۵.

آشنا، حسام‌الدین و روحانی، محمدرضا (۱۳۹۰). «هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مؤلفه‌های بنیادی». تحقیقات فرهنگی ایران، ۳ (۴)، ۱۵۷-۱۸۴.

آزند، یعقوب (۱۳۶۹). «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب». سوره اندیشه، ۲ (۱۲)، ۱۲-۱۶.

بازن، مارسل (۱۳۷۷). «هویت قومی و ناحیه‌ای در ایران و آسیای مرکزی» (ترجمه فروزان خزائی). تحقیقات جغرافیایی، ۵۱، ۳۳-۵۴.

باصری، علی و مجیدی‌زاده، رضا (۱۳۹۶). آمایش سرزمین در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران: مؤسسه فرهنگی هنری پویه مهر اشراق.

بامدادی، بهروز (۱۳۸۲). «سبک آذربایجانی در شعر فارسی». متن پژوهی ادبی، ۶ (۱۷)، ۸۴-۱۰۲.

بلیکی، نورمن (۱۳۹۶). طراحی پژوهش‌های اجتماعی (ترجمه حسن چاوشیان). تهران: نی.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). التفهیم لائائل صناعة التنجیم. تهران: انتشارات بابک.

پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۸۱). «هفت اقلیم». تحقیقات جغرافیایی، ۶۳ و ۶۴، ۱۲-۶۱.

پیرنیا، محمدکریم (۱۳۹۲). سبک‌شناسی معماری ایرانی. تهران: سروش دانش.

پورموسوی، سیدموسی، میرزاده کوهشاهی، مهدی و رهنما قره‌خاننگلو، جهانبخش (۱۳۸۷). «سازمان‌دهی سیاسی فضا و نواحی فرهنگی و کارکردی در ایران». بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۴ (۱۳): ۷۵-۱۰۱.

معاونت حقوقی ریاست جمهوری (۱۳۹۹). تصویب‌نامه شورای عالی آمایش سرزمین؛ مصوب ۱۳۹۹/۱۲/۱۱ قابل دسترس در سامانه ملی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران؛ به آدرس

<https://qavanin.ir/Law/PrintText/292235>.

جاوید، هوشنگ (۱۳۹۳). آشنایی با موسیقی نواحی ایران. تهران: سوره مهر.

حجاریان، محسن (۱۳۹۳). مکتب‌های کهن موسیقی ایران. تهران: گوشه.

حسین‌یزدی، مریم (۱۴۰۲). نقشه‌نگاری فرهنگی (گزارش طرح پژوهشی). تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۲). *بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی*. وب‌گاه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای. تاریخ مراجعه: ۱۶ بهمن ۱۴۰۲. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=24721>.

دانشنامه جهان اسلام (بی‌تا). *بازگشت ادبی*. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۲/۰۷/۰۵. قابل دسترس در: <https://rch.ac.ir/article/Details/5617>.

دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۹۳). *نقشه مهندسی فرهنگی کشور*; مصوب ۱۳۹۳/۰۸/۲۰. قابل دسترس در وب‌گاه شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ به آدرس <https://sccr.ir/Files/6559.pdf>.

رمضان‌زاده، عبدالله و بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۷). «*هویت ایرانی و چندگانگی قومی*». *مطالعات ملی*، ۹ (۳۳)، ۶۹-۹۵.

زائری، قاسم (۱۴۰۲). *با حضور نمایندگان کمیته: جلسه اول کمیته تدوین سند آمایش فرهنگ برگزار شد*. تاریخ مراجعه: ۱۶ دی ۱۴۰۲. قابل دسترس در: <https://www.ricac.ac.ir/news/4631>.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۷۶). «*داستان‌نویسی معاصر؛ مکتب‌ها و نسل‌هایش*». *اندیشه آزاد* (نشریه کانون نویسندگان ایران)، دوره جدید ۱ (۱)، ۷-۹.

شیری، قهرمان (۱۳۸۲). «*پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران*». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ۱۸۹، ۱۴۷-۱۹۰.

صادقی شهپر، رضا (۱۳۹۱). «*حوزه‌های پنج‌گانه اقلیمی‌نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران*». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ۱۰ (۴)، ۹۹-۱۲۴.

صادقی، ناصر (۱۳۸۲). «*تقسیم‌بندی سرزمین ایران در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ۵۴-۵۷.

صمدی، مجتبی و احمدی، علی (۱۳۹۶). «*اطلس فرهنگی ایران: مؤلفه‌محوری در پیوست‌نگاری و مهندسی فرهنگی*». *دین و ارتباطات*، ۲ (۵۲)، ۱۳۳-۱۶۵.

عامریان، حمید (۱۳۹۷). *شناخت فرهنگ و اقوام ایران زمین*. تهران: جهاد دانشگاهی.
فکوهی، ناصر (۱۳۹۵). *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*. تهران: نی.

فیاض، ابراهیم (۱۳۸۷). *ایران آینده؛ به سوی الگویی مردم‌شناختی برای ابرقدرتی ایران*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

محمدی، رامونا و کفاش‌زاده، ابوالفضل (۱۳۹۳). *مکاتب نقاشی و نگارگری ایرانی*. تهران: مؤلف.

مرصوسی، نفیسه، حیدری‌فر، محمدرئوف و پاهکیده، اقبال (۱۳۹۵). «*جغرافیای فرهنگی و تهدیدهای نظام مهندسی فرهنگی در ایران*». *مطالعات الگویی پیشرفت اسلامی و ایرانی*، ۵ (۸)، ۱۲۶-۱۵۳.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱). *نزوة القلوب*. قزوین: حدیث امروز.

ستاد هماهنگی نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۴۰۱). *مصوبه تدوین سند آمایش فرهنگ*; مصوب ۱۴۰۱/۱۰/۱۹. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۲/۱۲/۱۳. قابل دسترس در سامانه ملی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران؛ به آدرس: <https://www.qavanin.ir/Law/TreeText/300474>.

مقدسی، محمدبن احمد (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم (مترجم: علینقی منزوی). تهران: کومش.
وب‌گاه فرهنگستان هنر (۱۳۸۵). گذار از مکتب تبریز به مکتب اصفهان. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۲/۰۷/۱. قابل دسترس در:

<https://honar.ac.ir/index.aspx?&siteid=1&pageid=3132&newsview=2929&keyword>.

وب‌گاه فرهنگستان هنر (۱۳۸۷). در نشست خبری گردهمایی مکتب شیراز عنوان شد: مکتب شیراز تاریخ فرهنگ و هنر ایران را دگرگون کرد. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۲/۰۷/۱. قابل دسترس در:
<https://www.honar.ac.ir/index.aspx?pageid=2427&newsview=2442>.

وب‌گاه فرهنگستان هنر (۱۳۸۹). فراخوان مقاله پیش همایش فرهنگ و هنر قاجار در تبریز. تاریخ مراجعه: ۱۴۰۲/۰۷/۱. قابل دسترس در:

<https://www.honar.ac.ir/index.aspx?pageid=3132&newsview=749>

یوسف‌جمالی، محمدکریم، ایمان‌پور، محمدتقی و شهاب‌ادی، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «نقش و جایگاه ساتراپی‌ها در شاهنشاهی هخامنشی». تاریخ اسلام و ایران، ۲۳ (۱۸)، ۸۹-۱۰۰.

Ahmadi, A. (2023). *Conceptualization of Cultural Climate* (Research Report). Tehran: Research Center for Culture, Art and Communication. [In Persian]

Ahmadi Shaporabadi, M. (2009). The Role of Cultural Spatial Planning in Cultural Development Planning, *Journal of Development strategy*, 7(17), 73-88. [In Persian]

Ajand, Y. (1990). The Status of Fictional literature Before and After the Revolution. *Soureh Andisheh*, 2(12), 12-16. [In Persian]

Alam, S. (2019). *Unit-8 Cultural Regions*. India: Indira Gandhi National Open University, New Delhi.

Amanollahi Baharvand. S. (2001). Investigating the Causes of Ethnic Diversity in Iran from an Anthropological Point of View. *Journal of National Studies*, 3(9), 13-34. [In Persian]

Amerian, H. (2017). *Knowing the Culture and Peoples of Iran*. Tehran: Academic Center for Education, Culture, and Research. [In Persian]

Amir Entekhabi, Sh. (2009). Cultural Approach in Regional Planning. *Journal of Research*, 37: 137-195. [In Persian]

Ashna, H. & Roohani, M. R. (2011). Iranian's Cultural Identity: from Theoretical Perspective to Principles. *Journal of Iranian Cultural Research*, 3(4), 157-184. Doi: 10.7508/ijcr.2010.12.007. [In Persian]

Bamdadi, B. (2003). The Azarbayjani Style in the Persian Poetry. *Literary Text Research*, 6(17), 84-102. Doi: 10.22054/ltr.2003.6246. [In Persian]

Baseri, A., & Majidizadeh, R. (2018). *Spatial Planning in the Ministry of Culture and Islamic Guidance*. Tehran: Pooye Mehr Eshragh. [In Persian]

- Bazin, M. (1998). Ethnic and Regional Identity in Iran and Central Asia. (Translated by Foroozan Khazaeni). *Geographical Researches*, 51, 33-54. **[In Persian]**
- Biruni, A. (1983). *Al-Tafhim li Awa'il Sana'at al-Tanjim*. Tehran: Babak Publications. **[In Persian]**
- Blaikie, Norman W. H2009). *Designing Social Research: The Logic of Anticipation* (translated by Hasan Chavosian). Tehran: Nashr-e Ney. **[In Persian]**
- Brown, N. (2001). *Friedrich Ratzel, Clark Wissler, and Carl Sauer: Culture Area Research and Mapping*. CA: University of California, Santa Bárbara.
- Creswell, J. W. (2011). *Research Design: Qualitative, Quantitative and Mixed Method Approaches*. CA: Sage.
- Encyclopedia of Islamic World (n.d). *Literary Return*. Retrieved January 1, 2024, from <https://rch.ac.ir/article/Details/5617>. **[In Persian]**
- Fakuhi, N. (2015). *History of Anthropological Thought and Theories*. Tehran: Ney. **[In Persian]**.
- Fayaz, I. (2008). *Future Iran; Towards an Anthropological Model for Iran's Superpower*. Tehran: Research Center for Culture, Art and Communication. **[In Persian]**
- Hajarian, M. (2013). *Old Schools of Iranian Music*. Tehran: Gousheh. **[In Persian]**
- Hasan, A. (2021). *Human Geography: Culture, Society and Space*. Department of Geography Avadh Girls' Degree College (Affiliated to University of Lucknow).
- Herskovits, M. J. (1930). The Culture Areas of Africa. *Africa*, 3 (1), 59-77. Doi: <https://doi.org/10.2307/1155124>.
- Hosseyn Yazdi, M. (2023). *Cultural Mapping* (Research Report). Tehran: Research Center for Culture, Art and Communication. **[In Persian]**
- Iranian Academy of Arts website (2008). *Transition from Tabriz School to Isfahan School*. Retrieved October 23, 2023. from: <https://honar.ac.ir/index.aspx?&siteid=1&pageid=3132&newsview=2929&keyword>. **[In Persian]**
- Iranian Academy of Arts website (2008). *In the press conference of Shiraz school gathering, it was stated: Shiraz school changed the history of culture and art of Iran*. Retrieved October 23, 2023. from: <https://www.honar.ac.ir/index.aspx?pageid=2427&newsview=2442>. **[In Persian]**
- Iranian Academy of Arts Website (2008). *Call for Papers before the Qajar Culture and Art Conference in Tabriz*. Retrieved October 23, 2023. from: <https://www.honar.ac.ir/index.aspx?pageid=3132&newsview=749>. **[In Persian]**
- Javid, H. (2013). *Getting to Know the Music of Iran's Regions*. Tehran: Surah Mehr. **[In Persian]**

- Jordan, P. (2005). "The Concept of the Cultural Region and the Importance of Coincidence between Administrative and Cultural Regions". *Romanian Review of Regional Studies*, 1: 13-18.
- Jordan, P. (2012). "Place Names as Ingredients of Space-related Identity." *Oslo Studies in Language*, 4 (2), 117-131.
- Jordan Terry G., & Domosh, M. (1999). *The Human Mosaic: A Thematic Introduction to Cultural Geography*. New York: Longman.
- Jordan Terry G., & Domosh, M. (2012). *The Human Mosaic: A Thematic Introduction to Cultural Geography*. New York: Longman.
- Kiki, K. F. S., & Guimarães, D. S. (2022). "Cultural Area as a Guide in the Construction of the Person: The Case of Adjatado of Dogbo in Benin". *Human Arenas* 1-11 .:
- Khamenei, S. A. (2012). *Statements at the Meeting of the Members of the Supreme Council of the Cultural Revolution*. The website of the Office of Preservation and Publication of the Works of Ayatollah Ali Khamenei. Retrieved January 10, 2024, from <https://farsi.khameinei.ir/speech-content?id=24721>. [In Persian]
- Kroeber, A. L. (1939). *Cultural and natural areas of native North America* (Vol. 38). Univ of California Press.
- Kroeber, A. L. (1963). *Anthropology: Culture Patterns & Processes*. (No Title).
- Kroeber, A. L. (1997). The Culture-area and Age-area Concepts of Clark Wissler. In *Americanist Culture History: Fundamentals of Time, Space, and Form* (pp. 121-138). Boston, MA: Springer US.
- Linton, R. (1936). *The study of man: An introduction*. Appleton-Century.
- Maghdasi, M. (2006). *Ahsan al-Taqasim fi Ma'arif al-Aghalim* (Translator: Alineqi Manzavi). Tehran: Komeshe. [In Persian]
- Marsousi, N., Heidari Far, M. R., & Pakkideh, E. (2017). Cultural Geography and the Threats of Cultural Engineering Systems of Iran. *Iranian Pattern of Progress*, 4(8), 125-152. Doi: 20.1001.1.23295599.1395.4.8.7.3. [In Persian]
- Mohammadi, R. & Kafashzadeh, A. (2013). *Iranian Painting and Drawing Schools*. Tehran: Author. [In Persian]
- Mostofi, H. (2008). *Nuzhat al-Qulub*. Qazvin: Hadith-e Emrouz. [In Persian]
- Newman, J. L. (2007). "The Culture Area Concept in Anthropology". *Journal of Geography*, 70 (1), 8-15.
- Okumagba, O., & Ogege, S. O. (2009). Culture Areas of Nigeria and their Characteristics. *General Studies: Nigerian Peoples, Culture and Entrepreneurial Skills*.
- Papoli Yazdi, M. Seven Climatological Regions. *Geographical Researches*, 63 & 64, 12-61. [In Persian]

- Pauls, E. P. (n.d.) *Culture Area; Anthropological Concept*. Retrieved January 20, 2023. from: <https://www.britannica.com/topic/culture-area>.
- Pirnia, M K. (2012). *Iranian Architectural Stylistics*. Tehran: Soroush Danesh. **[In Persian]**
- Pourmosavi, S. M., Mirzadeh Kouhshahi, M., & Rahnama Qaraxhan Biglou, J. (2008). Political Organization of Cultural and Functional Spaces and Areas in Iran. *Geopolitics Quarterly*, 4(13), 75-101. **[In Persian]**
- Ramezanzadeh, A., & Bahmani Ghajar, M. A. (2008). Iranian Identity and Ethnic Diversity. *National Studies Journal*, 9(33), 69-95. **[In Persian]**
- Sadeqi Shahpar, S (2013). Quintuple Areas of Regional-writing in Contemporary Story Literature of Iran, *Research in Persian Language & Literature*, 10(4), 99-124. **[In Persian]**
- Samadi, M., & Ahmadi, A. (2018). Iranian Cultural Atlas; Central Component in Cultural Engineering and Peivastnegari (Cultural Impact Assessment). *Religion & Communication*, 24(2), 133-165. Doi: 10.30497/rc.2018.2101. **[In Persian]**
- Sedghi, N. (2008). The Division of Iran's land in the Book Ahsan al-Taqasim fi Ma'rafeh al-Akalim. *Book of the Month of History and Geography*, 57-54. **[In Persian]**
- Sepanlo, M A (1997). Contemporary Fiction Writing; His Schools and Generations. *Andisheh Azad (Journal of the Iranian Writers' Association)*, New Period 1 (1), 7-9.
- Shiri, Gh (2003). An Introduction to Schools of Fiction Writing in Contemporary Iranian literature. *Tabriz University Faculty of Literature and Human Sciences Journal*, 189: 147-190.
- Strong, W. D. (1933). The Plains Culture Area in the Light of Archaeology. *American Anthropologist*, 35(2), 271-287.
- UNESCO (1982). *World Conference on Cultural Policies: Final Report*. Retrieved September 20, 2023. from: <https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000052505>.
- Wissler, C. (1917). *The American Indian: An Introduction to the Anthropology of the New World*. DC McMurtrie.
- Wissler, C. (1927). "The Culture-area Concept in Social Anthropology". *American Journal of Sociology*, 32 (6), 881-891.
- YousefJamali, M., Imanpour, M. T., & Shahabadi, A. A. (2013). The Role and Position of Satraps in the Achaemenid Empire. *History of Islam and Iran*, 23(18), 89-110. Doi: 10.22051/hii.2014.772. **[In Persian]**
- Zaeri, Q. (2023). *With the Presence of the Representatives of the Committee: The First Meeting of the Committee for the Preparation of the Culture Document Was Held*. Retrieved January 6, 2024, from <https://www.ricac.ac.ir/news/4631>. **[In Persian]**



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی